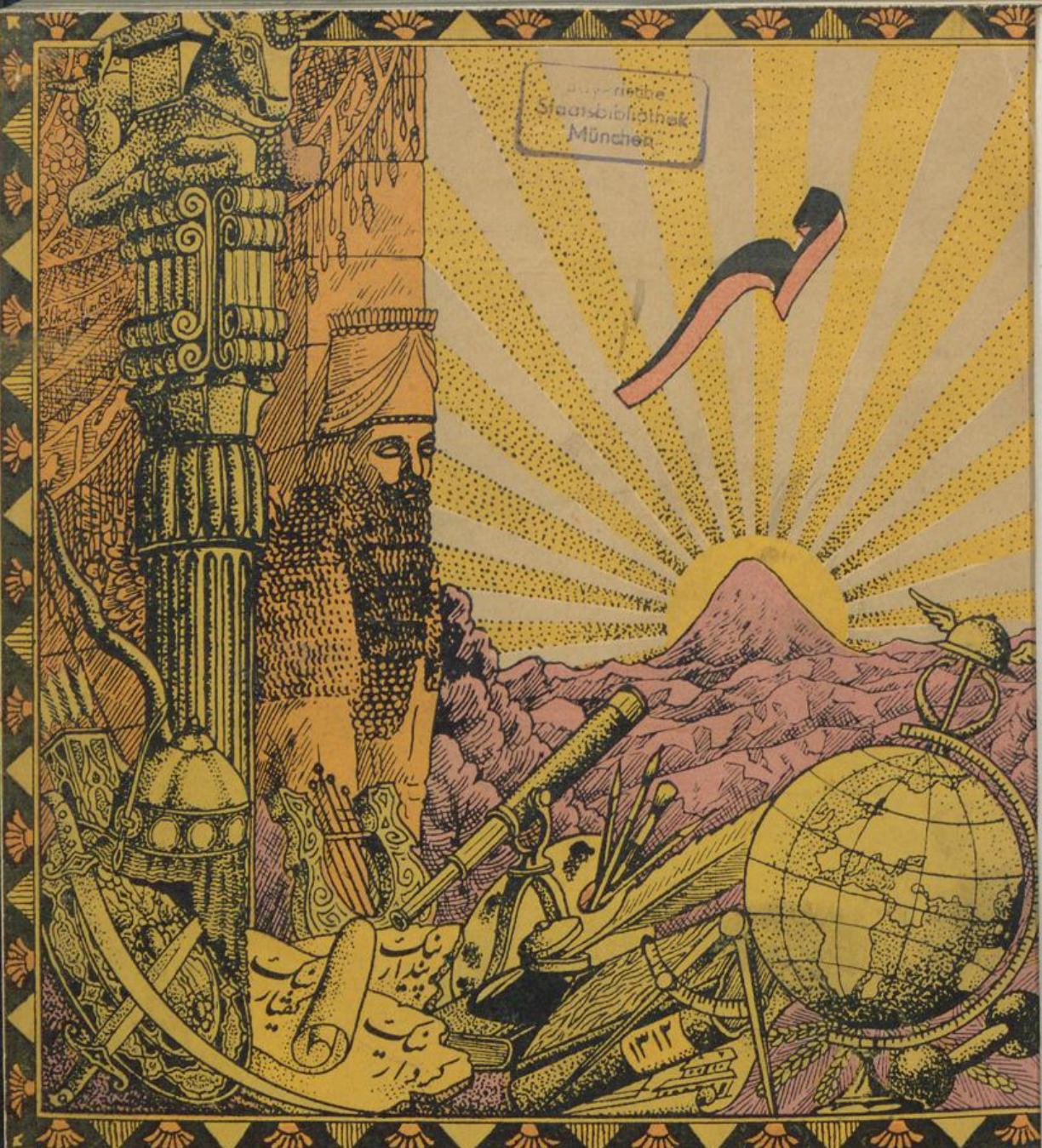


Staatsbibliothek
München



مجله علمی ادبی اقتصادی تجارتي

شماره ۱ خرداد ماه ۱۳۱۲ سال اول

مؤسس و صاحب امتیاز مه ۱۹۳۳

مجله مهر محل اداره
طهران - لاله زار

MEHR

A Persian monthly Review of Current Sciences & Literature, Teheran-Persia

73.712.18

TALLEN

فهرست مندرجات

| <u>نویسنده</u> | <u>موضوع</u> | <u>صفحه</u> |
|-----------------------------|--|-------------|
| مجید موقر | مجله مهر و سبب نگارش آن | ۱ |
| — | بنویسندگان محترم | ۹ |
| م . ب | خورشید | ۱۰ |
| آقای سعید جلال الدین طهرانی | عروسان فلکی و کواکب | ۱۳ |
| آقای نصرالله فلسفی | فتح سومنات | ۱۷ |
| دکتر رضا زاده شفق | آیا ایران باستان آثار ادبی داشته است | ۲۶ |
| آقای دهخدا | انشاء الله کربه است | ۳۰ |
| — | افکار بزرگان | ۳۵ |
| آقای سعید نفیسی | خسروانوشیروان و حکمت یونانی | ۳۶ |
| — | حمل پست باسفینه بدون موتور | ۴۱ |
| آقای رشید یاسمی | مهر پرستی باعشق افلاطونی | ۴۲ |
| آقای محمدحسن بدیع | گل و خار | ۵۲ |
| مجید موقر | بحران اقتصادی جهان یا علت العلل بیکاری | ۵۳ |
| — | صیاد و ماهی | ۵۸ |
| مسیو گودار | تاریخانه دامغان | ۶۰ |
| آقای رحیم زاده صفوی | کاپیتولاسیون ادبی راهم باید نا بود کرد | ۶۵ |
| — | رویای تب دار | ۷۳ |
| منوچهری | بهاریه | ۷۶ |
| ترجمه مجید موقر | اجرام حیه که از کرات دیگر وارد زمین مامیشوند | ۷۷ |



این همه حشمت و بزرگی تأثیر صبح بخت است باش تا خورشید اقبال بر آید آشکار
سنائی



بنام خداوند بخشاینده مهربان

مجله مهر

و سبب نکارش آن

تنها وسیله نیل بسعادت حقیقی کسب معرفت است و بس.
بسا اشخاصیکه دارای جاه و جلال و مال و منال بوده ولی
بهیچوجه سعید و کامکار نیستند نه دولت لازمه سعادت و نه ثروت
مستلزم پیروزیست

چنانکه در طی وقایع روزمره مشاهده میکنیم مقام و منزلت
و دارائی و مکنث همیشگی و پایدار نبوده و قابل اعتماد نیست (۱)
ولی معرفت با افراد بشر تا آخرین دقایق عمر رفیق غمگسار
است و تا تقس و اسپین یاروفادار.

(۱) کرزوس پادشاه لیدیه معاصر کوروش کبیر بود در زمان خود متمولترین
سلطان روی زمین محسوب میشد، تمول و ثروت او بقدری کسب شهرت کرد که
تا با امروز در میان اروپائیهها ضرب المثل است کرزوس با مکنث مزبور
پایتخت خود لیدیه را چنان زینت و رونق داد که در آنوقت زیبا ترین شهر عالم بشمار
میرفت پس از وفات پدرو خودالیات بلا معارض بتخت شاهی نشست و در نتیجه
فتوحات بی دریغی بروسعت مملکت خود افزود.
و فور نعمت، کثرت تمول، وسعت مملکت، و عظمت مقام او را بقدری

وقتی از جرجی زیدان نویسنده شهیر مصر سؤال کردند
 وسیله نجات ملت مصر از زنجیر رقیت و طوق عبودیت انگلیس
 چیست گفت : مات مصر را مجهز بعلم و معرفت سازید .
 همینکه فرشته معرفت در میان ملتی پر گشاید عفریت رقیت
 وادبار رخت بریندد و همای دولت بر سرش سایه افکند .
 صفحه تاریخ ملل را ورق زید سر تفوق برخی و علت تدنی
 بعض دیگر را با دیده حقیقین کاوش کنید همین اصل مسام و همین
 حقیقت خلل ناپذیر بلباسهای گوناگون در جلو چشم شما جلوه گر
 خواهد شد .

جای دور نرویم مات چین و ژاپون هر دو آسیائی نژاد، هر
 دو زرد پوست و هر دو بودائی مذهب هستند تنها ما به الامتیاز آنها میزان
 بخش آنهاست از علم و معرفت . ژاپون را از این نعمت نصیب کامل
 حاصل است و چین را هنوز حد نصاب حاصل نیست .
 همه روز در طی وقایع جاری مشاهده میکنیم که چین با ۴۰۰
 میلیون نفوس زبون سر پنجه بیداد برادر کهنتر گشته و ناله مظلومیت
 خود را در فضای پهناور گیتی طنین انداز ساخته و البته غرش رعد آسای
 توپ ناله استغاثه مظلوم را خفه میکند .
 سبب غلبه و تاخت و تاز ۶۰ میلیون ژاپونی بر ۴۰۰ میلیون چینی
 چیست ؟ علت تفوق و چیرگی يك تن بر هفت تن کدام ؟

مغرور ساخت که خود را سعادتمندترین مردم زمین فرض میکرد . این سلطان
 مقتدر عاقبت الامر مغلوب کوروش کبیر شده تاج و تخت و غنائم و خزائن خود را
 تسلیم آن شاهنشاه عظیم الشان نمود .

هر دوت مورخ شهیر یونان که به ابوالمورخین مشهور است داستانی راجع به کرزوس
 نقل میکند که هر چند صحت آن مورد تردید است ولی نظر باینکه این داستان
 اساسا درسی اخلاقی سودمند است آنرا بطور اختصار ذیلا درج میکنیم :
 سان فیلسوف و قانون گذار نامی یونان در ضمن جهانگردی خود وارد

انگلستان با ۴۰ میلیون نفوس بر ۳۲۰ میلیون هندی حکومت و سیادت میکند! چرا؟

اگر تمدن چین بمیزان ژاپون و تعلیمات عمومی هند پایه انگلستان میرسد آیا تمام صورسیاسی امروزه را در گون نمی یافتید. دولت جوان و جوان بخت پهلوی که بیاد اقتدار و عظمت ایران باستان شالوده یک ایران نوین و سعادت‌تمندی را ریخته در عین حالیکه این کاخ امل ایران با نام و نشان را با سرعتی شگفت آور از دایره فکر و اراده بعرضه حقیقت در میآورد گلستان معارف این کاخ عظمت و اقتدار را طراحی و تهیه نموده به ازهار فضایل و انوار کمالات مزین و آراسته ساخته است

در مدت ده سال اخیر مدارس ما شش مرتبه ترقی کرده یعنی بجای ۶۱۲ باب مدرسه که در ۱۳۰۲ داشتیم امروز بیش از ۳۶۰۰ باب مدرسه ذکور و اناث داریم

فارغ التحصیل‌های شش ساله ابتدائی در ۱۳۰۰ ذکور ۶۳۶ نفر بودند و اناث ۱۵۱ ولی در ۱۳۱۰ این ارقام به ۴۲۴۹ ز ۱۳۸۴ ارتقا یافت.

فارغ التحصیل‌های شش ساله متوسطه که در ۱۳۰۰ ذکور فقط ۹ نفر بوده و اناث هیچ نداشتیم در ۱۳۱۰ به ۲۷۹ و ۹۵ رسید
محصلین و محصلات مدارس در ۱۳۰۱ جمعاً ۵۵۰۱۳۱ نفر بودند و در ۱۳۰۹/۱۰ بالغ بر ۱۸۱۰۶۹۸ شد

سارد شد کروزوس او را با احترامات لازمه بار داده و بس از آنکه خزائن خویش را از نظر او گذرانید و از عظمت و اقتدار خود او آگاه ساخت در ضمن صحبت از او پرسید که بس از آنهمه جهانگردی و معاشرت با اقوام مختلفه و با آن فر است و کیاستی که تراست از میان ابناء نوع خود که را سعادت‌مند تر از همه می‌شماری. کروزوس از این سؤال انتظار داشت که سان او را نام برد ولی سان برخلاف انتظار او تل نامی را سعیدترین مردمان شمرده سر گذشت او را بیان کرد کروزوس مجدداً سؤال کرد که بعد از آن مرد سعادت‌مند ترین نوع بشر کیست؟

در ۱۳۰۴ بودجه معارف ۷۷۳۱۳۸ تومان بود و در سنه ۱۳۱۰

۲۶۷۵۰۰۳۷ تومان

مقام مقدس آموزگاری که معمار نجلیات روحی و مظاهر اخلاقی نسل آینده و مهندس مقدرات آتیه مملکت است دستخوش مطامع گروهی بی علاقه و یا بی سواد بود امروز معلمین کار آزموده و مریبان کار آگاه که هر یک در فن خود خواه فلسفه یا ادبیات فیزیک و شیمی یا ریاضیات تاریخ و جغرافیا یا طبیعیات استاد و متخصص اند مدارس متوسطه و عالییه مارا اداره میکنند

اینیه محقر و ناچیز که باسم مدارس خوانده میشد امروز مبدل بعمارات عالییه با اثاث مجلل و آلات مکمل میگردد در هر شهری مدرسه متوسطه با اصول منتظم و صحیح افتتاح می شود .

در هر دهکده مدرسه ابتدائی یا روستائی تأسیس میگردد صدها محصلین جدی و عشاق حقیقی فضایل و کمالات از میان گروه گروه فارغ التحصیلهای مدارس متوسطه و عالییه بطرز مسابقه و بالاستحقاق انتخاب و برای فرا گرفتن علوم عالی تری با اروپا و امریکا اعزام شده و میشوند تادراتیه نزدیکی مارا از وجود معلمین خارجی مستثنی ساخته بر شئون ملی و معارفی ما بیافزایند در چند هر ایرانی وطن خواه و معارف پرور آرزومند است که معارف این مملکت سریعتر و بیشتر از آنچه در طی

این مرتبه اطمینان کامل داشت که بی شک کرزوس را اسم میردولی بازسلن دو برادر کم نام از اهل آریو یکی ایس و دیگری بی تن را ذکر نموده و جهانی را هم در تعقیب نظریه خود بیان کرد . کرزوس اعتراض نمود که چگونه او را با آنهمه عظمت و اقتدار و آنهمه ثروت و منال از انشاء نوع خود سعادت مند تر نمیداند سلن جواب داد (عین عبارت هر دوت نقل از تاریخ ایران باستان) : «من میدانم که خدایان بخیل اند و انسان در زندگانی خود باید با چه نااملایمانی مواجه شود و چه قُرب و محنی را تحمل کند . حسن انسان را من هفتاد سال میدانم و هر

این ده سال پر افتخار اخیر پیشرفت حاصل کرده راه نرقی و تکامل
بیماید ولی همین توفیق که تا کنون حاصل گشته خالی از اهمیت نیست
اشکال هر امری در ابتداء عمل است هرچه جلو تر رود پیشرفت
سریعتر و سهل الحصولتر میشود این اصل یکی از نوامیس مسلم
قانون طبیعت است

این ترقیات شایان که نصیب مدارس و معارف ما گشته درجراید
یومیه و کتب و سایر مطبوعات نیز انعکاس یافته و آنها را پایه رفیعی
رسانیده است ررق پاره ها ، روزنامه ها ، و شب نامه هاییکه هفته يك
دو بار باطبع کثیف و کاغذ پست و مطالب مستهجن بقصد مدح این
وقدح آن اشاعه مییافت امروز بجراید یومیه و مرتب بامضامین مفید
وسودمند و کاغذ خوب و طبع مرغوب مبدل شده بجای ترجمه رومان
های مضر که غیر از ترویج فساد اخلاق نتیجه نداشت امروزه کتب
مفید و عام المنفعه طبع و نشر میشود

بنظر نگارنده یگانه قسمتی از مطبوعات ما که نسبتاً را کد
مانده بلکه سیرقهقرائی کرده مجله علمی و ادبی آبرومندی
بود که متناسب با ترقیات روز افزون معارف ایران جوان و ذوق سلیم
هموطنان گرام باشد

از آنجائیکه این بنده نگارنده بر حسب وظیفه ملی و تکلیف
اخلاقی عشق مفرط و علاقه مخصوصی نسبت بترقیات معارف وطن
محبوب خود داشته و همیشه آرزومند بود که روزی موفق شود با

دروغ غیر از روز گذشته است . بنا بر این انسان ، یعنی وجودی که دستخوش
« حوادث است . در این شك نیست که ثروت زیاد داری و بر مردمان
« زیاد حکومت میکنی ، ولی وقتی میتوانم ترا سعادت مند بدانم
« که بشنوم عمر خود را بخوشبختی بسر برده ای . زیرا شخص متمول بر
« شخصی که فقط نان روزانه دارد برتری ندارد ، مگر اینکه بخربی عمر خود را
« بسر برده باشد . بنابراین در باره متمول تا نمرده است نمیتوان گفت که سعادت مند
« بوده . جمع شدن تمام چیزها در يك شخص مجال است . چنانچه مملکتی نمی

تائیدات خداوندی خدمتی هر چند هم که کوچک و حقیر در راه مقدس خدمت بمعارف بجای آورد خود را بسی مفتخر و سرافراز میدانند که عاقبت الامر بمصداق هر جوینده یا بنده است قرعه اجابت این وظیفه وجدانی و جبران این یگانه منقصت معارفی بنام ناچیز نگارنده اصابت نمود اینک با قلت بضاعت علمی و داشتن علم و اطلاع بزحمات طاقت فرسا و خسارات هنگفتی که وظیفه مجله نگاری ایجاب خواهد نمود مسئولیت خطیر نگارش مجله ماهیانه علمی را بعهدہ گرفته و مجله مهر را با طرز و اسلوبیکه بنظر قارئین محترم میرسد آغاز میکنم

چون احساسات معارف پروری و دانش پژوهی بسیار ابراز شده و کمتر بزور عمل آراسته گشته و میتوان گفت بدین مناسبت این گونه بیانات تا یکدرجه مبتدل شده محض اینکه این تذکر صمیمانه و تمنای صادقانه بژاژ خائی و یاوه سرائی تعبیر نشود به عرض توضیح ذیل میپردازد

کسانیکه نگارنده را از نزدیک میشناسند بویژه سکنه محترم خوزستان اطلاع دارند که در قبال داشتن کارهای متنوعه تجارته و صنعتی و فلاحتی در نقاط مختلفه خوزستان بعهدہ گرفتن مسئولیت خطیر مجله نگاری و صرف وقت و بذل سرمایه در این راه برای دریافت پاداش مادی و تحصیل معاش نیست.

اصولاً لزوم مراقبت بر اعمال اجزاء دفتری و کارکنان فنی

«تواند از هر حیث از مملکت دیگری بی نیاز باشد، کسی هم نیست که دارای همه چیز بوده بدیگری احتیاج نداشته باشد. پس خوشبخت آن کسی است که از همه بیشتر دارای نعم بوده و زندگانی خود را بخوبی باخر رسانیده. در هر کار باید به آخرش نگریست، بسا کسانی بودند که خدايان در ابتدا در سعادت «را بروی آنان گشودند و در آخر آنها را به بدبختی افکندند.» کرزوس از بیانات سلن رنجیده او را مرخص کرد و طولی نکشید که دو بدبختی بزرگ متوجه او شد اول آنکه یگانه فرزند دلبنده و تنها وارث تاج و

برای حفظ حسن انتظام چندین مؤسسه که در نقاط مختلفه پراکنده هستند بقدری طاقت فرساست که اگر از روی عشق پاك نباشد مجالی برای ایجاد کار جدید آنهم کاری که بطور قطع و یقین هیچگونه منافع مادی نخواهد داشت باقی نمیگذارد. بدبختانه در محیط ما هنوز کارکنان و عمال مؤسسات تجارتي چنانچه شاید و باید پی بو ظایف و تکالیف خود نبرده و در غیبت صاحب کار مسامحه و اهمال روا میدارند بنابراین اقدام بامر مجله نگاری در مورد نگارنده نه فقط مستقیماً خساراتی تولید میکند بلکه من خیر مستقیم نیز ضرر هائی وارد میآورد

ولی این خسارات مادی را در قبال منافع معنوی که يك مجله علمی (خاصه در محیط ایران که اول رشد علمی و ادبی آنست) به عموم میرساند با طیب خاطر و نهایت میل بر خلود هموار و گوارا می داند

مجلات علمی عوامل مؤثری در بسط دانش و معرفت در میان اقوام متمدنه بوده خدمات مهمی در تهذیب اخلاق و تنویر افکار توده ملت بمنصه ظهور رسانیده اند

مجلات علمی در هر بابی سخن میرانند و بر معلومات خواننده

خواه زارع باشد یا تاجر طیب یا مهندس میافزایند

و تخت او کشته شد. بدبختی دوم که خاتمه بتمام جلال و جبروت و تملك و دارائی اوداد مغلوب و اسیر شدن بدست توانای کوروش بود. کوروش امر فرمود کرزوس را با ۱۴ تن از نجبای لیدی توقیف و در آتش بسوزانند (این قسمت از بیانات هرودوت بطور قطع و یقین عاری از حقیقت است. اولاً از قوت و بزرگواری شاهنشاه عظیم الشانی مثل کوروش بعید است با اسرای خود این گونه رفتار کند. ثانیاً در مذهب زردشت آتش مقدس بود و آنرا بجیفه حیوان و انسان نمی آلودند و وقتی که آتش افروخته شد و کرزوس به بدبختی فجعیم

مجلات مدارس متحرک هستند که با مخارج جزئی دور
ترین زوایای گیتی را سیر نموده دروس علمی و اخلاقی و اجتماعی
خود را بطالبین علم و معرفت در خلوت‌ترین گوشه های منازلشان
تدریس می نمایند

مجلات آموزگاران هستند که دروس عالی را در مقابل حق
التعلیم بخش تعمیم میکنند این آموزگاران نه تبعیض روا میدارند
نه وقت معینی بر حصصین خود تحمیل میکنند و نه فتوری در تقریرات
خود راه میدهند بلکه هر چه متعلمین افزوتر این آموزگاران
سیار صامت بر میزان فعالیت و جدیت خود افزوده و بهتر از عهده انجام
وظیفه خود بر می آیند

در میان ملل راقیه استقبال بمجلات بجائی رسیده و
پایه و مایه مجلات تا اندازه بالا رفته که در موضوعاتی که بنظر ما بسیار
بسیار کوچک و ناچیز می آید مجله نشر میشود مثلاً در دول متحده امریکا
«مجله پنیر» «مجله کره» اشاعه می یابد. خوب دقت بفرمائید
تشکیلات عریض و طویل فراهم می آید بودجه خطیری معین میشود
همه ماهه مجله نشر میگردد در هر شماره مقالات متنوعه و متعدده
مینویسند تمام اینها راجع بشناسائی پنیر است همان پنیری که
سیری چهارشاهی خریداری میکنیم!

خود متوجه کشت بی اختیار فریاد بر آورد آخ سلن سلن! کوروش معنی این
تفتار را پرسید و پس از اصراری زیاده کروزس اظهار داشت (ایضاعین
عبارات هردوت، نقل از تاریخ ایران باستان): «ای کاش شخصی را که نام بردم
» با تمام پادشاهان صحبت میکرد. زما نیکه سلن در پایتخت من بود خزائن و
«تجملات خود را باو نشان دادم و در آخر از او پرسیدم چه کسی را از همه
» سعادت مند تر میداند و یقین داشتم اسم مرا خواهد برد او گفت تا کسی نمرده
» نمیتوان گفت سعادت مند بوده» کوروش از این سخن متأثر شد و امر باستخلاص
کروزس داد و او را نوازش فرمود.

ولی بعکس ما، در جامعه خود نه فقط يك مجله اختصاصی نداریم بلکه از يك مجله علمی هم که بطور کلی از هر بابی سخن راند نداریم و از آنهمه مزایا و محسناتی که مجلات علمی در بر دارند محرومیم با این کیفیات و استدلالات است که تحمیل هر گونه زحمت و خسارت در این راه مقدس جایز دانسته وارد مرحله عمل میشویم و من الله توفیق

محمد موقر

بنویسندگان محترم

- ۱ — مقالات باید خوانا و روی يك صفحه نوشته شود.
- ۲ — دفتر مجله در رد یا قبول مقالات یا جرح و تعدیل آنها آزاد است
- ۳ — مقالات وارده در صورتیکه طبع هم نشوند مسترد نخواهد شد
- ۴ — مقالات باید دارای امضا و آدرس نویسنده باشد. البته در صورتیکه نویسنده مایل به معرفی امضای خود نباشد امضا مستور مانده و در ذیل مقاله درج نخواهد شد
- ۵ — چون کلیه مقالات وارده در روز معینی بدفتر مجله نرسیده و ممکن نیست تمام مقالات را قبل از شروع به طبع تنظیم نموده سپس به مطبعه داد لذا در تقدم و تاخر مقالات تعمدی در کار نیست و ارتباطی بمنزلت و مقام نویسنده نخواهد داشت. اساساً مجلات علمی دارای صدر و ذیل نیستند و دفتر مجله در تنظیم مندرجات مجله نظر خاصی باحدی نداشته غیر از سهولت در تسریع امر مقصودی ندارد
- ۶ — مقالات باید حتی الامکان مختصر و مفید بوده از حشر و زواید خالی باشد
- ۷ — نویسندگان مقالات شخصا مسئول صحت و سقم مطالب مندرجه هستند

دفتر مجله



خورشید

الا یا قیرگون گوهر ، درون بسدین خرمن
 ز جرم تیره ات پیکر ، ز نور پاک پیراهن
 جدال و جنگ در باطن ، سکون و صلح در ظاهر
 جدال و جنگ تو پنهان ، سکون و صلح تو معن
 ملهب چون ز سیماب گدازیده یکی دوزخ
 مشعشع چون ز الماس تراشیده یکی معدن
 یکی معدن که آن معدن ، بود بر آسمان پیدا
 یکی دوزخ که آن دوزخ ، بود زیر فلک آون
 باب اندر چنان تابی ، که سیمینه یکی مجمر
 بمیغ اندر بدان مانی ، که زرینه یکی هاون
 بسان چاه ویلت ، ژرف منفذ ها به پیرامون
 چو دریای سعیرت ، موجها ز آتش به پیرامن
 به پیرامون ز منفذ ها ، کلفهای سیه ظاهر
 به پیرامن ز آتشنا ، شرر های قوی روشن
 توئی آن زال جادو گر ، که از جادو گری داری
 به زیر هوش کیخسرو ، نهفته جان اهریمن

میان صبح ازرق فام ، چون پیدا شوی گوئی
 کسی با جامه نیلی ، بر آتشدان زند دامن
 بهنگام غروب اندر شفق چون درشوی بندی
 طراز ارغوانی رنگ ، بر ذیل خزاد کن
 تناسانی و استغناست احسان تو بر مردم
 زهی آن جرم مستغنی ، فری آن چهر مستحسن
 بیکجا ز مهریر از نور رخسارت شده مینو
 بیکجا گلشن از تابنده دیدارت شده گلخن
 ز تو تاری شود روشن ، ز تو روشن شود تاری
 ز تو دوزخ شود مینو ، ز تو گلخن شود گلشن
 بیکجا کيفر و مهر خداوندی که هستی تو
 زمانی گرم باد فره ، زمانی گرم پاداشن
 گشاده باغ را بندی ، برخ بر زمردین برقع
 تناور نخل را پوشی ، بتن بر آهنین جوشن
 بسباغ اندر بعیاری ، نمائی لاله از زمرد
 بنخل اندر ز جادویی ، گشائی شکر از آهن
 ز تو سبزه شود پیدا ، ز تو میوه شود پخته
 ز تو گل جنبداز گلبن ، ز تو مل جوشد اندردن
 همانا بینم آن روزی ، که بودی جزو خورشیدی
 خروشان و شتابان و شرار انگیز و نور افکن
 ز فرط کوشش و گردش بزاد اوهر زمان طفلی
 کجا بود آن مهین اختر ، بنور پاک آبستن
 توزان طفلان یکی بودی ، جدا گشته از آن مادر
 چنان سنک فلاخن از کف مرد فلاخن زن



بدور افتادی از مادر ، ولی آهنگ او داری
 ازیرا سوی او پوئی ، بگاہ رفتن و گشتن
 یکی ذروه است اندر کهکشان میدان مام تو
 تو پوئی سوی آن ذروه ، چو ذره زی که قارن
 چو از مادر جدا ماندی ، فنون مادری خواندی
 بزادی کودکانی چند ، زیباروی و سیمین تن
 بزادی کودکان یکیک ، پس افکندی صحراشان
 ولی آنان همی گردند مادر را به پیرامن
 اصول مادری زینجا ، به گیتی گشت پا برجا
 که نشکبید ز مادر هر چه کودک ابله و کودن
 تو چون بر توده آراین ، شدی بیمهر و کم تابش
 از (ایران و یثزه) هجرت کرد زی تو توده آراین
 بهندستان و ایران قوم آراین جست وصل تو
 که بوداز هجر توروزش شب و سالش دی و بهمن
 بهر جارفت (آریانی) ترا پرسید چون یزدان
 چه در هندوچه در ایران ، چه در روم و چه در آتن
 بتو آباد شد بلخ و ، بتو آباد شد بابل
 ز تو بنیاد شد شوش و ، ز تو بنیاد شد د کهن
 از آن شد (مهر) نام تو ، که بودت مهر بر ایران
 وزان خواندند خورشیدت ، که بودی واهب ذوالمن
 الا ای مهربان مادر ، فره ورشیدا^۱ (روشنگر
 یکی ز انوار عز و فر فرزندان پیرا کن

۱ - فره ور ، مرکبست از (فره - خوره) بمعنی جلالت و (ور)
 ولامت صفت ، بمعنی مجلل و (شیدا) بمعنی مقدس و نورانی

از آن اسپهبدی فره^(۱) که (کورش) یافت زان بهره
 بفرزندان کن همره ، که گردد جانشان روشن
 نم باران فراهم کن ، زمین از سبزه خرم کن
 زتاب نور خود کم کن ، ز فروزور خود بشکن
 شعاع جاودانیرا ، که داری در درون سرده
 فروغ آخشیحی را^(۲) ، که داری از برون بفکن
 بایران زیور اندر کش . ز خاک تیره گوهر کش
 سر روشندان بر کش . بن اهریمنان بر کن
 م . ب .

- ۱ - اسپهبدی فره ، همان فره ایزدی است که گویند با کورش یا کیخسرو
 همراه بوده و پادشاهان واسپهبدان از آن تصیبه دارند .
 ۲ - آخشیحی ، یعنی مادی .

قلم آقا سید جلال‌الدین طهرانی

عروسان فلکی و کواکب

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| خبر داری که سیاحان افلاک | چرا کردند کرد کعبه خاک |
| چه میخواهند ازین محمل کشیدن | چه میجویند ازین منزل برین |
| درین محرابکه معبودشان کیست | وزین آمدن مقصودشان چیست |
| چرا این تابست آن منقلب نام | که گفت اینرا بجنب آنرا بیارام |
| مرا بر سر گردون رهبری نیست | جز آن لیل نقش دانم سرسری نیست |
| ازین گردنده گنبد های بر نور | بجز گردش چه شاید دیدن از دور |
| بلی در طبع هر داننده هست | که با گردنده گرداننده هست |
| از آن چرخه که گرداند زن بیر | قیاس چرخ گردنده همی گیر |

(نظامی گنجوی در مثنوی خسرو و شیرین)

در این مقاله نویسنده می‌خواهد مختصری از تاریخ نام گذاری صور فلکی از نظر قارئین محترم بگذراند و آنچه قدماء از اساطیر نسبت به ستارگان میدادند ذکر کنند و برخی اسامی فارسی آنها را ضبط نماید .

زمان نام گذاری ستارگان و تقسیم آنها بصور فلکی و جگر که های آسمانی کاملاً مشخص نیست و هنوز بقطع نرسیده که آیا یونانیان مخترع تقسیمات صور فلکی بوده اند یا از دیگران اقتباس کرده و بعضی را عقیده بر اینست که از کلدانیان بمصریان و از کهنه مصر بعلماء یونان رسیده و از گفته های سنک^(۱) فیلسوف و عالم روم قدیم برمیآید که تا عصر وی بیش از ۱۵۰۰ سال نگذشته بوده که یونانیان از ستارگان نام میبردند و بگمان وی تقسیم صور فلکی و جگر که های آسمانی از اقدمین علماء یونان است که بطور تقریب در حدود ۳۵۰۰ سال شمسی است که ستارگان را بشر بنام میخواند و برای شبروان قبه فلک اسم گذارده و بزرگان زنک و کدورت تغییرات روزگار را بتماشا و نظاره معشوقان علوی از دلها میزدایند، کیست که با آسمان نظر عبرتی نینداخته و بساختمان این گنبد مینا با حیرت تگرسته باشد و یا با عروسان فلکی تعلقی نداشته و به بتان آسمانی عشقی نورزیده باشد که :

مشو فتنه برین بتها که هستند که این بتها نه خود را میپرستند

همه هستند سرگردان چوپر کار پدید آورنده خود را طلبکار

در تاریخ ترقی علم آسمان باید متوجه این معنی بود که اما کنی که صفای آسمان شان بیشتر و از کدورت مه و ابر دورتر است در آن ممالک زودتر انسان توجه

خود را بنقاط درخشان فلک معطوف داشته از این قرار سکنه مرکزی چین و کلدان و عربستان باید مقدم بر سایرین بشناختن کواکب پی برده باشند و از تحقیقات تاریخی و آثار علمی که بدست آمده چنین برمیآید که چینیان مقدم بر سایر ملل در راه دانش آسمان سایر بوده بطوریکه در دو هزار سال قبل از مسیح علماء چین موفق باستخراج جایگاه کواکب و محاسبه کسوفات شده اند از این قرار لازم است که چندین قرن قبل از این تاریخ که علم آسمان بصورت تدوین درآید شناختن ستارگان نزد عوام و چادر نشینان مرکزی آسیا شایع باشد و شبانان و صحرا نشینان و کاروانان در قطع منازل بهدایت کواکب توسل جسته باشند.

اینک ما میتوانیم پیدایش علم نجوم را از چندین قرن قبل از میلاد مسیح دانسته و در دو هزار سال پیش از میلاد تدوین آنرا در چین بیابیم و پس از چندی در کلدان و بابل که بعرف ما مهد علم نجوم خوانده میشود و هندوستان شیوع آنرا اعتراف کنیم و سپس علم نجوم از کلدانیان و اعراب بمصریان و از مصریان بیونانیان نقل شده و در حدود ۷۰۰ مسیحی در دوره تمدن اسلامی بشرق بوسیله مسلمین برگشته و اینکه سنک نام گذاری ستارگان را از مخترعات یونانیان میدانند بعید نیست چه نام گذاری بعد از شناختن کواکب میباشد و ممکن است یونانیان اسامی بعضی را گذارده و منظم در کتب خود جمع آوری کرده باشند

در ادبیات یونان قدیم نام بعضی از صور فلکی ضبط است و در اشعار بزرگان آنان پس از تفحص نام چند صورت بدست می آید

بطوریکه همرا (۱) در اشعار خود صور دبا کبر و جبار و عوا و ثریا و کلب اکبر را نام برده و نیز در فصل هیجدهم از کتاب ایلیاد چند ستاره درخشان معروف را مانند شعرای یمانی و سماک رامح ضبط کرده است

هزیئود (۲) شاعر دیگر یونان که در قرن نهم یا هشتم قبل از مسیح میزیسته نیز از صور و ستارگان نام میبرد که ما بواسطه مطالعه کتاب او و همرا میتوانیم بگوئیم که علاوه بر صوری که نامشان گذشت ستارگان درخشان نسر واقع و عیوق و شعرای شامی و قلب العقرب و نسر طایروسماک اعزل و توآمان و ذات الکرسی و دجاجه نزد علماء یونان قدیم مشهور بوده ولی مسلماً صورت دبا اصغر و تین در (پروین) هر هفت عدد آنها که با چشم دیده میشود ضبط شده ولی شعر برنیککی (هلبه یاموی ملکه برنیس) را نام نبرده چه این صورت را در عصر بطلمیوس سوم کونن (۳) منجم نام نهاد.

اعراب قبل از اسلام بعضی صور فلکیه را میشناختند و معتقد بافسانه هائی در باره آنها بودند و نام منازل بیست و هشتگانه قمر از مخترعات آنان است و نیز در حساب انواء که تغییرات جویه باشد بدطولائی پیدا کردند و از وقت طلوع و سقوط منازل استدلال باختلاف اهوویه مینمودند بطوریکه در تاریخ علم نجوم این قسمت از خصایص عرب در زمان جاهلیت شناخته شده است.

۱ — Homère یا هو میروس یا او میروس (۸۰۰ — ۸۵۰ قبل از مسیح) شاعر معروف یونان است که مؤلف دو کتاب مشهور ایلیاد Iliade (راجع بجنک تروا Odysse, Troie) (راجع بمراجعت اولیس Ulysse از تروا) میباشد
۲ — Hésiode یا هسیو دوس — ۳ — کونن Conon منجم و مهندس یونان از سکنه جزیره سامس Samos است.

چون مقاله فوق مفصل است و گراور هائی از صور فلکی دارا خواهد بود که متأسفانه هنوز حاضر نشده لذا باقی این مقاله با گراور های آن در شماره آینده درج خواهد شد

فتح سومنات

آقای فلسفی تاریخ بسیار جامع مفصلی از سلسله
غزنویان تألیف کرده اند که در همین سال طبع و
انتشار خواهد یافت و این مقاله فصل کوچکی از
تالیف گرانبهای ایشانست .

بقلم آقای نصرالله فلسفی

۱

سلطان یمن الدوله محمود غزنوی^۱ تا سال
سبب لشکر کشی ۴۱۶ هجری که بیست و هشتمین سال پادشاهی
وی بود شانزده بار بنواحی مختلف هندوستان
لشکر کشیده شهرها و قلعه های بسیار از آن سر زمین غارت و
ویران کرده بود و زر و سیم و غنائم و فیلان و بردگان بسیار بدست
آورده بود . در سال ۴۱۶ سلطان محمود از جنوب سراسر جلگه
پنجاب را تا جنوب ولایت مولتان و از جنوب شرقی و مشرق تا حدود
قسمت علیای رود جمنا از شعب گنک و سرچشمه های شعب پنجگانه سند
را تا جنوب ولایت کشمیر در تصرف داشت و در سفر قنوج^۲ از
رود گنک نیز گذشته آن شهر را با بسیاری از قلعه های اطراف آن
که اکنون در ولایات متحده « اگریه و اود » واقعست بنیاد
یغما داده بود .

۱ — امیر اجل سید یمن الدوله و امین المله و كهف الدوله والاسلام

نظام الدین ابوالقاسم محمود .

۲ — Kanyakubja

ثریا
بیاد
مصح
مسیح
کتاب
ذشت
قرب
علماء
ن در
شده
این
معتقد
قمر از
باشد
ختلاف
صایص
زمسیح
جمع بجنک
شد
C منجم
خواهد
در شماره

مورخان اسلامی عموماً مینویسند که مقصود سلطان محمود از لشکر کشی به هندوستان بر انداختن کفر و بت پرستی از آن سرزمین و انتشار دین اسلام بود. جمعی نیز نوشته اند که سلطان نذر کرده بود که همه سال لشکر به هندوستان برد و بتخانهای آن سرزمین را ویران کند. درینکه سلطان محمود سنی حنفی متعصب^۱ و در بر انداختن کفر کوشا بوده است و نسبت بخلیفه عباسی ایمان کامل داشته و مخالفین او را دشمنان اسلام می شمرده است شکی نیست و این امر را از مطالعه جزئیات احوال وی و رفتار او نسبت بکفار و پیروان سایر فرق اسلام مانند اسماعیلیه و قرامطه و شیعیان نیکو میتوان دریافت. چنانکه تاهرتی رسول خلیفه فاطمی مصر را بکشت و چون در سال ۴۲۰ بر ری دست یافت گروهی از بزرگان و مردم آن شهر را بتهمت قرمطی بودن بردار کرد ولی مسلمست که دینداری و تعصب یگانه محرك لشکر کشی های او به هندوستان نبوده است و آزمندی زمیل مفرط او بجمع مال و تحصیل سیم و زر را نیز از عوامل مؤثر این لشکر کشیها باید شمرد. در باب آزمندی محمود و دلبستگی فراوان او بجمع مال و گردن سیم و زر در تواریخ قدیم اشاراتی شده است بهترین دلیل اینکه خزائن بتکده های هندوستان بیش از بتان طرف توجه محمود بوده آنست که پس از فتح سومات و تصرف اموال آن بتکده چون شنید که جمعی از رایان هند با لشکر بسیار

۱ — ابن خلکان در بیان احوال محمود بقل از کتاب « مغیت الخاق فی اختیار الاحق » امام الحرمین ابوالمعالی عبدالماک جوینی مینویسد که محمود نخست بر مذهب ابوحنیفه بود ولی پس از آنکه یکی از عاماء در حضور او دو رکعت نماز بنا بر مذهب ابوحنیفه و امام شافعی خواند و او کام هر یک را کاملاً رعایت کرد سلطان از مذهب ابوحنیفه بمذهب شافعی گروید.

بر سر راه او نشسته اند بر انداختن دشمنان اسلام را، که همیشه بهانه لشکر کشی های او به هندوستان بود، فراموش کرد و برای حفظ غنائم خویش بدریا زدن و از بیراهه بازگشتن را بر مقابله با دشمن، که ممکن بود نتیجه لشکر کشی او را بباد دهد، ترجیح داد و بهمین سبب بسیاری از لشکریان و همراهانش در صحرای بی آب و گیاه «تار» تلف شدند.

بنابراین اگر بگوئیم که سلطان محمود با همه تعصب و دین داری در لشکر کشیهای خویش به هندوستان چشم بر اندوخته بتکدها داشته است اغراق نگفته ایم. حتی چنین می نماید که برخی از معاصران هوشمند و زیرک وی نیز بدین معنی پی برده بوده اند، چنانکه استاد سخن فردوسی نیز در ضمن داستان استیلای عرب بر ایران با اشاره از سلطان محمود بزشتی نام میبرد و در نامه ای که رستم فرسخ زاد اسپهد ایران برادر خویش میفرستد از قول وی چنین می فرماید:

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| چو با تخت منبر برابر شود | همه نام بو بکر و عمر شود |
| | |
| شود بنده بی هنر شهریار | نژاد و بزرگی نیاید بکار |
| از ایران و از ترک و از تازیان | نژادی پدید آید اندر میان |
| نه دهقان نه ترک و نه تازی بود | سخنهای بگردار بازی بود |
| همه گنجها زیر دامن نهند | بکوشند و کوشش بدشمن دهند |
| زیان کسان از بی سود خویش | بجویند و دین اندر آرند پیش |

۱ — مقصود فردوسی از بنده بی هنر با احتمال قریب بیقین سلطان

محمود غزنویست .

آزمندی محمود را از مطالعه احوال او هنگام مرگ نیکو-
تر میتوان دریافت . مینویسند که چون مرض او شدت یافت و دانست
که آخرین ایام عمر او فرا رسیده است ، فرمان داد تا جواهر و
نقائس سلطنتی و غنائم هندوستان و آنچه را که در دوران پادشاهی
اندوخته بود در برابرش گرد آوردند و زمانی در آنها نگریسته
اشک حسرت فروبارید و آن اموال را بار دیگر بخزانه باز فرستاد .
در سبب لشکر کشی او بسومنات مورخان اسلامی نوشته اند
که چون سلطان مکرر بر هندوستان حمله برد و بسیاری از بتخانهای
آن سرزمین را ویران ساخت ، مردم هند گفتند که چون
سومنات از بتانی که محمود شکسته است ناخرسند بود ، حمایت ایشان
نکرد و گرنه هیچکس را یارای آنکه بدان بتان بی احترامی روا
دارد نمی ماند ، و محمود و لشکریانش در لحظه ای نابود میشدند .
سلطان چون این سخنان یاوه شنید بر آن شد که لشکر بسومنات
برد و آن بتکده را نیز ویران کند . ولی باز مسلمست که مقصود
محمود ازین لشکر کشی نیز تنها برانداختن بتکده سومنات نبوده
است و مشقات آن سفر دراز پرخطر را بیشتر با آرزوی بچنگ
آوردن اموال و ذخائر و بتان زرین و سیمینی که در آن بتخانه
نشان داده بودند ، بر خویشتن آسان کرده است . این مطلب را از
شرحی که نگارنده تاریخ زرین الاخبار در سبب لشکر کشی سومنات نگاشته
است میتوان دریافت می نویسد : « ویش او حکایت کردند که بر ساحل دریای
محیط ۱ شهرست بزرگ و آن را سومنات گویند و آن شهر مر هندوان را چنانست

که هر مسلمانان را مکه ، و اندرو بت بسیار است از زر و سیم، و منات را که
بروزگار سید عالم صلی الله علیه وسلم از کعبه براد عدن گریزایدند بدانجاست و
آنرا بزرگرفته اند و گوهر ها اندرو نشانده و مال عظیم اندر خزینه های آن
بتخانه نهاده اند . اما راه او سخت پرخطر است و مخوف و بارنج بسیار، و چون
امیر محمود رحمة الله این خبر بشنید او را رغبت او فتاد که بدان شهر
شود «

سلطان محمود در دهم شعبان ۴۱۶^۲ از غزنین
حرکت سلطان
بقصد سومنات باسی هزار سوار و جمع کثیری
محمود بسومنات از مطوعه^۳ حرکت کرد و در نیمه رمضان
بشهر مولتان رسید . پیش از حرکت نیز پنجاه
هزار دینار میان مطوعه تقسیم کرد . از مولتان بیابان دراز بی آب
و گیاه تار^۴ در راه او بود و بهمین سبب هفده روز در

۱ — زین الاخبار ، صفحه ۸۶ .

۲ — محمد ناظم مؤلف کتاب «زندگانی وزمان محمود غزنوی» به نقل از نسخ
خطی کتاب «اخبار الدول المنقطعه» تالیف جمال الدین علی بن ظافر الازدی المصری که تحت نمرة
۳۶۸۵ در موزه بریتانیا محفوظست ، و کتاب « مرآت الزمان » سبط ابن الجوزی
مضبوط در همان موزه تحت نمرة ۴۶۱۹ ، تاریخ حرکت محمود را صبح دو
شنبه ۲۲ شعبان ۴۱۶ نوشته است . ولی چون نسخه ای ازین دو کتاب در
دسترس نگارنده نبود و مورخین دیگری نیز مانند ابن الاثیر و صاحب تاریخ فرشته
و نگارنده این قسمت از تاریخ الفی نیز همگی دهم شعبان نگاشته اند تاریخ اخیر
را برای متن اختیار کرد . در خصوص روز حرکت محمود مورخین دیگر مانند
ذهبی و یافعی تواریخ دیگری نوشته اند که چون قطعاً اشتباهست از ذکر آنها
چشم پوشیدیم .

۳ — در تاریخ فرشته و تاریخ الفی عدة مطوعه سی هزار نوشته شده و
از عدة سیاهیان سلطان سخنی در میان نیست و این ظاهراً اشتباهست .

۴ — Thar .

آن شهر بماند تا از وضع بیابان آگهی یابد و لوازم و مایحتاج راه را فراهم سازد. مهمترین چیزیکه سلطان و سپاهیان وی در آن بیابان خشک لازم داشتند آب بود. سلطان بهر یک از سواران فرمان داد که دو بار شتر آب همراه بردارد و بیست هزار شتر دیگر را نیز از راه احتیاط علاوه بر آن مقدار بحمل آب اختصاص داد. همچنین هر یک از پیادگان سپاه را استری داد تا در آن بیابان پرخطر پیاده نباشند

راجع به بیابان تار در لشکرگاه محمود اخبار هر اس انگیز انتشار داشت^۱، از آنجمله، چنانکه فرخی در قصیده خود اشاره کرده است، میگفتند که در آن بیابان ماران دوسر بسیار است و شبانده سپاه از آسیب آن ماران جان بدرتوانند بر دوی محمود ازینگونه سخنها نهراسید و چون توشه راه از هر گونه مهیا گشت، در روز دوم ماه شوال ۴۱۶ از مولتان فرمان حرکت داد و گفت تا در لشکرگاه منادی کردند که هر کس را ساز آمدن نیست باز گردد.

سپس با سپاهیان و همراهان خویش راه آن بیابان مرموز سهمنک بی پایان پیش گرفت^۲:

۱- فزونی استرآبادی در «بحیره» می نویسد که چون محمود بهند در آمد «باران بمرتبیه ای بود که اکثر اوقات میانه شب و روز تفاوت نبود چون چند منزل رفتند اکثر بارگیر و جاندار سقط شد از کثرت باد و باران و مردم اکثر از زندگانی بیزار شدند. برامه و رایسانی که در سپاه بودند همه روزه بمردم سلطان میگفتند که این کار دیوان نمانست و گرنه ماسهرگز درین فصل اینقدر باران ندیده ایم و اگر چند منزل ازین بیشتر روید از بسن سپاه یکتن زنده نخواهد ماند ...» ولی سلطان با اینگونه سخنان توجهی نکرد.

۲- فرخی در ضمن قصیده خود اشاره میکند که محمود از راه «طراز»

«بقیه یاورقی در صفحه بعد»

سلطان محمود پیش از آنکه بسومنات رسد در راه چندین شهر و حصار بزرگ را تسخیر و غارت کرد و از مردم هر شهر بیشتر مردان را بکشت و زنان و کودکان را اسیر گرفت. نخستین محلی که در سر راه او واقع شده بود حصار دروه^۱ بود. این شهر هنگام لشکرکشی محمود پایتخت^۲ بهاتی جادنز^۳ و تقریباً در دوفرسنگ

فتوحات
محمود در راه
مولتان بسومنات

و نیمی شهر جیسالمیر^۴، که امروز در ولایت رچیوتانه^۵ است، بود. دروه ظاهراً شهری بزرگ بوده و دوازده دروازه داشته است و چنان که فرخی اشاره میکند دارای حصاری قوی و محکم بوده است. دومین قلعه‌ای که بقول فرخی بدست سپاهیان سلطان مسخر شد باختلاف نسخ، قلعه^۶ «بنکهور» یا «نیلور» یا «چیکودر» بود نگارنده هیچیک از این اسامی را در کتبی که از جغرافیای قدیم هند در دسترس بود نیافت ولی فقط بنام چیکلودار ماتا^۷ تلی تقریباً در چهار فرسنگ و نیمی شمال شهر پالان پور^۸ از بلاد گجرات واقعست^۹.

لشکر بسومنات کشید. در بعضی نسخ هم «تراز» نوشته‌اند. ولی چون طراز از بلاد ماوراءالنهر بوده است ظاهراً این اسم اشتباه کتابست و در اصل اسمی دیگر بود که نگارنده نتوانست حدس زند. شاید هم «راه دراز» بوده است.

۱ — Ludrava. یا Lodorva. — ۲ — Bhati-Jadons

۳ — Jaisalmir. — ۴ — Radjpoutana — ۵ — Chiklodar Mata

۶ — Palanpur یا Pahlupoor.

۷ — نگارنده این قسمت از تاریخ الفی در راه مولتان بسومنات فقط از

یک قلعه نام میبرد و آن را جلمبر میخواند که ظاهراً مقصود جیسالمیر است و شاید

«بقیه پاورقی در صفحه بعد»

دیگر شهر نهر واله یا انهلواره^۱ پایتخت قدیمی گجرات که اکنون بجای آن در شمال شهر بارودا^۲ شهر پاتان^۳ ساخته شده و از توابع حکومت احمد آباد بمبئی است^۴ سلطان محمود در روز اول ماه ذیقعد بدین شهر رسید و سفر بیابان را در مدت بیست و هشت روز سپایان برد. انهلواره شهری بزرگ و آبادان بود و رسیدن بچنین شهری از آن صحرای خشک مخوف برای سپاهیان محمود نعمتی عظیم بشمار می-رفت. شهر انهلواره مقر فرمانروائی راجه "بهیم دوا" بود و او قریب دو بیست پیل و ده هزار سوار و نود هزار پیاده جنگاور در فرمان خویش داشت ولی چون خبر حمله محمود را شنید از آن شهر گریخت و بقلعه^۵ کندهه یا کند کوت^۶ در شمال شرقی جزیره کوچ^۷ پناه برد و شهر را باختیار دشمن گذاشت. سلطان چون انهلواره را تصرف کرد از آنجا آب و آذوقه و علف کافی برداشت و راه سومنات پیش گرفت. پس از انهلواره سلطان محمود بشهر مندهیر^۸ یا مودھرا^۹ که

در نسخه‌ای که در دسترس ماست کاتب در نقل اسم اشتباه کرده است. در هر صورت چون شهر جیسالمیر در حدود سال ۵۰۱ هجری یعنی ۱۳۵ سال پس از لشکرکشی سلطان محمود ساخته شده است قول تاریخ الفی قابل قبول نیست. در تاریخ فرشته بجای جیسالمیر اجمیر نوشته شده است. این قول را نیز نمیتوان پذیرفت، چه شهر اجمیر هم در حدود ۴۹۴ هجری یعنی ۷۸ سال پس از حمله محمود بنا شده است.

۱ - Anhalwara. ۲ - Baroda. ۳ - Patan

۴ - در کتاب شاهد صادق نوشته شده است که این شهر را نهر وال بن

هندو ساخته بود.

۵ - Kanthkot. ۶ - Kuch

۷ - Mundher. ۸ - Mudhera

فاصله آن از شهر نخستین اندکی بیش از چهار فرسنگ بوده است رسید خرابه‌های این شهر امروز هم برجایست. درین شهر حوضی بزرگ بوده که آثار آن هنوز هم باقیست و گرد این حوض بزرگ بتخانهای بیشمار برپای بوده است در مندهیر هندوان با سپاهیان محمود بجنک پرداختند و کوشش کردند که مگر او را از پیشرفتن بجانب سومنات باز دارند. ولی بمقصود نرسیدند و سلطان سپاه ایشان را که قریب بیست هزار تن بود درهم شکست و راه سومنات پیش گرفت.

پس از مندهیر سلطان بقلعۀ دیولوار^۱ رسید نام این قلعه امروز دلواده^۲ است و میان جزیرۀ دیو^۳ از مستملکات دولت پرتغال و شهر جونه گر^۴ واقع شده و تقریباً در ده فرسنگی (۶۵ کیلو متری) مشرق محل معبد سومنات است. این قلعه حصاری مستحکم و جمعیت فراوان داشت. ولی مردم آن بگمان اینکه سومنات خود مهاجمین را بسزا خواهد رسانید در برابر سپاه محمود پایداری نکردند خاصه که در همان ایام مه غلیظی نیز نازل شد و خورشید را از انظار پنهان کرد و هندوان در عقیدۀ خویش را سختتر شدند، چه گمان بردند که آن مه را بت سومنات برای کشتن مسلمانان فرستاده است سرانجام سلطان آن قلعه را نیز باسانی تسخیر کرد.

دیولواره آخرین قلعه‌ای بود که پیش از رسیدن سلطان بسومنات گشوده شد و در روز پنجشنبه چهاردهم ذی القعدة ۴۱۶ معبد سومنات از دور پدیدار گشت.

نصرت‌اللهی

۱ - Dewalwara — ۲ - Delvada

۳ - Diu — ۴ - Junagarh

۵ | این لایحه می نویسد که ازین قلعه تا سومنات دوروز راهست.

بقلم دکتر رضا زاده شفق

آیا ایران باستان آثار ادبی داشته است؟

یکی از مطالب تاریخ ایران قدیم که مورد حیرت و تعجب است اینست که ایران از قرون اولیه تاریخ خود آثار و نوشته های ادبی باقی نگذاشته بحدی که گاهی شخص دچار تردید میگردد در اینکه آیا اصلا این قبیل آثار وجود داشته یا نه. درست است در زمان های دیرین کتب و اوراق معدود و محدود بوده و در مقابل حوادث روزگار باسانی دستخوش زوال گردیده و ازین رفته است و از این رو مبادی تاریخ تمام ملل قدیمه مبهم و مجهول مانده زیرا بسیاری از آثار کرابهای آنها محو و نابود شده ولی باز بعضی از اقوام تاریخی آثاری با خود نگهداشته و تا عصر ما رسانیده اند که يك قسمت از زوایای تاریخ روزگار گذشته آنها را روشن میکند مخصوصا یونانیها که همسالان و رقیبان دیرین ما هستند از این حیث نقایس زیادی بیادگار گذاشته و اسناد مهم ادبی و علمی از آنها باز مانده اخبار و اشعار و کتب زیادی از شعرا و حکما اندور و بخش بزرگی از تالیفات پیشوایان عالم علم و فضیلت مانند افلاطون و ارسطو که هر دو معاصر هخامنشیان بودند بدست معاصرین ما رسیده حتی شماردای از نامه های شخصی افلاطون را پیدا کرده و از مراسلات خصوصی استاد اطلاع حاصل نموده اند نه تنها تالیفات علمی و ادبی یونان قدیم از طریق استتساخ بما رسیده بلکه عدّه زیادی از عین نسخه های قدیم نیز از حوادث زمان مصون مانده و درموزه های مهم عالم ذخیره شده است از قدیمترین نسخه های یونانی یکی آن است که در زمان اسکندر یعنی قرن چهارم قبل از میلاد نوشته شده و عین آن در يك مقبره مومیائی مصر پیدا شده و آن منظومه ایست که تصادفا عنوانش «ایران» است شاعر این منظومه تیمیونئوس سخن سرای یونانی است که در آن وصف جنگ سالامیس را کرده .

جای بسی شگفت است که ایران بزرگ ، ایرانی که با یونان و روم دعوی همسری میزد و در چشم آنها نماینده امپراطوری آسیائی و بی شبهه دارای

عای ترین درجه تمدن آن زمان بود ورقی و سطری که نشانه وجود ادبیات در اندور باشد باقی نگذاشته و تنها کتیبه هائی از شاهان هخامنشی مانده که اگر آنها هم نبود در بادی نظر دیگر هیچ علامتی از علم و سواد از روزگار باستان این کشور کهن سال موجود نبود.

بدیهی است که جنگها و خرابی ها و هجوم های متوالی اجانب و ادوار فترت و انقلاب و جهالت و بی خبری خزاین ادبیات و گنجینه های علوم را که کتب و اوراق باشند از میان می برد و ایران از این ادوار بسی دیده و بزبان های هنگفت بسیار رسیده و لی با این مراتب در میان نبودن يك ورق و يك کلمه نوشته قدیم مورد شبهه و تردید زیادی میتواند بشود. یونانیها نیز جنگها و خرابی ها دیده اند و تغییرات سیاسی و دینی در آن دیار روی داده و الحق این تبدلات بادی خسارات و ضایعات مادی و معنوی گردیده ولی با این همه چنانکه در فوق اشارت رفت کتاب ها و تالیفات زیادی در آن دیار محفوظ مانده و تمام روش افکار قدیم یونان را برای ما نشان میدهد.

در نتیجه این استدلال تا وقتی که کشفیات تازه تری نشده ناچاریم عجالنا قائل گردیم بر اینکه ایران قدیم با اینکه در دیگر صفحات تمدن همدوش یونان آن زمان بوده بلکه از بعضی جهات برتری نیز داشته از حیث ادبیات و علوم و تالیفات و اشعار بیایه یونان نمیرسیده. نه فلاسفه مانند افلاطون و ارسطو در ایران قدیم وجود داشته نه شعرائی مانند سوفکلیس و اورویدیس و نه مورخینی مانند هرودتس و توکیدیدس.

از طرف دیگر ممکن است این مسئله در نظر بطوری عظمت پیدا کند که شخص بکلی بد بین گردد و پیش خود ایران باستان را از تمدن علمی و ادبی کاملاً محروم شمارد و دولت هخامنشی را يك دولت نظامی آسیائی که کارش تنها جهان گیری بود تصور نماید و گمان برد مردم این سامان از دیر باز بی سواد و نادان بوده، و با کتاب و خواندن و نوشتن بهیچوجه میانه نداشته اند. حقیقت امر آنکه افراط و تفریط هر دو در این موقع مذموم است. چنانکه مبالغه بی اساس و ظنپرستی دروغی از قبیل منحصر کردن تمام علوم و آثار اولین و آخرین

اینست
نداشته
آثار
حدود
ته است
سیاری
آثاری
ز کار
ین ما
ی از
بخش
که هر
های
وده اند
که عدّه
ای مهم
زمان
مقبره
شاعر
لامیس
وروم
دارای

ایران قدیم و طفیلی شمردن یونان و ریزه خوار حساب کردن روم بی مزه گی و خود پسندی و غرور بسیار نا مطلوبی است همان طور هم سلب هر گونه استعداد علمی و ادبی از ایران و حصر تمام آن بدیگران نشانه بی خبری بای انصافی است. اینک ملاحظاتی چند در این مختصر برای رفع اشتباه و نشان دادن اینکه ایران قدیم اگر هم از حیث ادبیات سرآمد معاصرین خود نبوده افلاز آن محروم هم نبوده بلکه نوشته و آثار و کتب داشته است بوجه ذیل اظهار میگردد .

از دلایل باهر وجود داشتن نوشتن و سواد و میل به ثبت و ضبط وقایع همان کتیبه هاست که يك قسمت مهم آن ها از دوره هخامنشی بیادگار مانده است که بزبان پارسی باستان و بخط میخی بوده و محتوی لغت خدا و اخبار شاهان و وقایع آن زمان است . ملتی بی سواد و نادان هرگز خطی برابر خود ترتیب نمیداد و با ثبت وقایع بر سنگها که مستلزم دشواری های زیاد بود تحمل نمی نمود چنانکه تنها بر کوه بیستون قریب هفتاد و پنج هزار علامت میخی حک کرده شده . آنچه ازین مقدمه استدلال میشود این است وقتی که میل به ثبت وقایع بجای بوده است که آنها را بر تخته سنگ ها مینوشتند تا چار بایستی اوراق و کتب نیز داشته باشند که وقایع مفصلتر را در آنها ثبت و ضبط نمایند زیرا تهیه اوراق یا بروس یا پوست یا صفحات گلی آسان تر از حک احجار بود موبد این قول شهادتی است که خوشبختانه از ملل معاصر آن زمان بما رسیده است که از آن جمله اخبار یونانی است یعنی در آثار قدیم آنها بدفعات صحبت از کتاب و اوراق و تواریخ ایرانی بمیان آمده است . هرد و تس مورخ معروف یونان که خود معاصر هخامنشیان بود در کتابش از تاریخ شناسان ایران صحبت کرده که بعید نیست نظرش بر تالیفات آنها باشد . همچنین از اخباری که از کتاب (گزیاس) یونانی طیب دربار اردشیر بطور غیر مستقیم بما رسیده ، پیدا است که وی برای تألیف کتاب خود راجع بایران از منابع ایرانی مخصوصا از روزنامه ها و تواریخ دریاری کسب معلومات کرده .

همچنین شماره ای از مؤلفین یونانی از زرتشت پیامبر ایران واز کتاب

او بحث کرده اند و گویا قدیمترین خبر در این باب از « هر میپوس » نام

باشد که در قرن سوم قبل از میلاد میزیسته و او از يك كتاب ایرانی سخن رانده همچنین نویسندگان و مورخین مانند « پلینوس » و امثال وی . و محال است ایران کتابی و اوراقی نداشته باشد و این همه نویسندگان بیکانه از آن بحث کرده باشند .

نیز مورخین اسلامی مانند حمزه اصفهانی و طبری و مسعودی و نظایر آنها از داستانها و تالیفات و کتب قدیم ایران و از آنجمله از کتاب اوستا بحث کرده اند که نبایست این همه اخبار بی اساس باشد . در خود اوستا و کتب دیگر زرتشتی نیز اشارات زیادی هست راجع بوجود داشتن اوستای قدیم قبل از هجوم اسکندر و شاید قسمت سرود های موسوم به « گاتها » در این کتاب از همان زمان یادگار مانده باشد چنانکه مستشرقین و زبان شناسان بموجب خصوصیات و اسلوب آن حدس میزنند .

گذشته از مراتب فوق خبری نیز در توراة داریم که بصراحت بوجود تواریخ و ثبت نامه های درباری آنزمان ایران دلالت میکند و چون نویسندگان آن قسمت های توراة معاصر با هخامنشیان بودند پس اخبار آنها ناچار صحیح است و مورد هیچگونه تردیدی نمی تواند بشود .

در کتاب عزرا در باب چهارم میخوانیم که رؤسای یهود نامه ای باردشیر دوم فرستاده و بان پادشا، چنین گفته اند : « چونکه ما نمک خانه پادشاهرا میخوریم مارا نشاید که ضرر پادشاهرا به بینیم لهذا فرستادیم تا پادشاهرا اطلاع دهیم تا در کتاب تواریخ یدرانت تفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده بفهمی که این شهر شهر فتنه انگیز است . »

اردشیر در جواب این نامه چنین مینویسد : « مکتوبیکه نزد ما فرستادید در حضور من واضح خوانده و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم با پادشاهان مقاومت مینموده »

لکنه ای که در خاتمه ذکر آن مناسب دیده میشود اینست که بحکم فلسفه تمدن مال و اصول و قوانین اجتماعی لازم است تمام شقوق تمدن يك ملت بهم متناسب باشد پس اگر هم بالفرض آثار و اخباری از ادبیات ایران قدیم بعصر ما نرسیده حتی سنک نبشتهها نیز از بین رفته بود ماحق داشتیم بحکم خصوصیات دیگر تمدن قدیم ایران بوجود داشتن خط و ادب و علوم نیز بی بریم . تمدن ایران قدیم از حیث تشکیلات سیاسی داریوش و از جهة افکار عالی و احساسات لطیف دینی زرتشتی بیابه ای بود که بالطبع بودن علوم و تالیفات رانیز استلزام مینماید زیرا کیفیات و ظهورات مختلف هر تمدن متناسب و متلازم باید باشد

انشاء الله گربه است

دیر بامی امام ده بمسجد میرفت جامه اش به سکی باران دیده بسایید امام
چشم برهم نهاده گفت انشاء الله گربه است حکایت منظوم ذیل ماخوذ از
این مثل است : ع. ا. ده خدا

| | |
|---|-----------------------------|
| گر دن و سینه در شکم مدغم | پای تا سر چو خم تمام شکم |
| هیچ نه جز عمامه و شکمی | کامی ضخیم بر فراز خمی |
| قوز سالوسیش به پشت چو یوز | معنی صدق قوز بالا قوز |
| بر زبان ذکر و خاتمش بیمین | سبجه در دست و پینه نقش جبین |
| ریش انبوه پر ز شپش و کک | زیر او افتاده تحت حنک |
| همچو آن تو بره که آکنده | بند در کالگی در افکنده |
| چون جهودانه ^(۱) چرب و چیل و درشت | هر کفی را چهار پنج انگشت |
| ناختان پر ز چربی بن مو | بسکه تخلیل لویه گاه وضو |
| از دوسو گردد و خاکره میزان | شال و بند از ار آویزان |
| پیرهن شوخگن قبا ناپاک | آستین ها گشاده و یقه چاک |
| ته رنگ حنا به ریش دومو ^(۲) | کبوه ها در میان و دورازرو |
| فلفل و زردچوبه روی نمک | بر نسیج چهار فضله کیک |
| خفیش ذکر و کسکسه سینهش | رفته از درب چین به سقسینش |
| بس که چالشگری بقصد ثواب | در هم آمیخته خل و ژفکاب |
| ز آستین گشاد و پاچه باز | بغل و کش عیان چو چرم گراز |
| (دیده باشی اگر چو من این نوع | نزره عنف بل بر غبت و طوع |

(۱) چرب روده که درون آن را با گوشت و مصالح پر کرده باشند.

برهان (۲) دومو يك تار سپید و يك تار سیاه باشد

کفشی اذعان که تا کنون بیشک
در شهوار یا شبه سفتتم
لیک مغرض چو بر غرض آشفتم
نیک دانی که این زحق دوران
پر زباد و هوی فخور و مرح
کف چو از خون بیگانه شویند
کفش کس را نگفته ام کفشک
راستی هر چه بود آن گفتم
غرض کور را چه آری گفت
وز می عجب و کبر مخموران
پیشوایان دین سهل و سماع
سپس این سک چه کرده بد گویند (۱)

* *

شیخی ایسان که ذکر خیرش رفت
دوش بهر ثواب پاسی و نیم
بامدادان بخواب ماند دراز
از دگر سو کشید موذن صوت
برهش مانده چشم مأمومان
مسجد از سرفه عطسه خمیازه
زن و مرد ازدو صف بنوک بنان
این بفکر که و نواله خیر
بلک شبهه این به کر شویان
واند گگر خواب نامه اندر پیش
زر ناش فتد بکف بی شک

بود وقتی امام مسجد شفت
قصرها ساخته بیباغ نعیم
دیو کابوس را سرایان راز
عجلوا بالصلوة قبل الفوت
چون غسق جوی دیده بومان
پر هلالوش و بانک و آوازه
عانه خاران وریش شانه کنان
و آن بتدبیر زرع حب بقر
ذکر زوجنی حورعین گویان
زانکه در خواب دیده لحيه خویش
بخرد تو بره برای ایشک

(۱) میان طلاب علوم دینیہ رسمی کهن است که چون یکی از آنان باغیر طالب علمی بجنک و ستیز برخیزد دیگران پیش از آنکه ظالم را از مظلوم بشناسند تعصب را بحمايت همکار بر خیزند بدان حد که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه در تبریز بیگناهی را بدین صورت کشتند.

شیخ غاطی زد و زبانش شیخ
 نوک پر بر سرش خدید و بخت
 دید دیر است تا که صبح دوم
 گفت آوخ که خفتن بیگانه
 دانه این مردگان زنده بتن
 «شیخ خورده است چرب و شیرین دوش
 «صبح در خواب ژرف مانده بنام
 وین بتر کم به بضع هم خوابه
 گفت این جمله جست از جاجست
 نوز سر پر زغنج و ناز خدیش
 تا امامت کند بعامی چند
 گاورا خواندگان خداز خری
 از خدا با خرافه ساختگان
 پیروان هر مجاز و واهی را
 نا شناسندگان سد ز سداد
 خرد و مغز آن گروه غوی
 دین بی بازار آن عشیرت دون
 گاه در خواب مرگ و گاه بجوش

نوک پری بداد مالش شیخ
 شیخ اسپند سان زبستر جست
 بردمیده است و گریک آخته دم
 مدح من قدح کرد و جاهم چاه
 این زمان چون گمان بر ندمین
 سیم ساقی فشرده در آغوش
 کی تواند به مسجد آمد باز
 نینر باید شدن به گرمابه
 شد بحمام و تن بچستی شست
 راه مسجد روان گرت پیش
 همچو خود ریش گاوو خامی چند
 منکر نوح در پیامبری (۱)
 عقل بر نطع وهم با ختنگان
 بمسلاهی دهان الهی را
 قشر بطیخ دیده از بغداد (۲)
 ربض کوفه مردم اموی
 همچو بو بکر سبزوار زبون (۳)
 بتفی (۴) روشن از پفی خاموش

۱ گاورا دارند باور در خدائی عامیان
 نوح را باور ندارند از بی پیغمبری سنائی
 ۲ کتاو در بغداد آید نا کهان
 بگذرد از این سران تا آن سران
 زان همه عیش و خوشی ها و مزه
 او نمیند غیر قشر خربزه — مولوی
 ۳ — رجوع به منوی چاپ علاء الدوله صفحه ۴۵۱ شود

۴ — تف ، حرارت و گرمی ، برهان

شاد باطن و از یقین بستوه
 شك نیاوردگان کرده یقین
 همچو سبکی بجای پاینده
 غول عادات را به بیگاری
 بام تا شام در مشقت راه
 بس کنم قصه وقت بیگانه است

کوه را کاه دیده که را کوه
 ان ولو شان بجای رای رزین
 نه فزاینده و نه زاینده
 خواجه تا شان گاو عصاره
 شب همانجا که بامداد بیگانه
 شیخ را چشم عامه در راه است.

در خلایی کنار جاده درون
 لاشه سگ بس تلاش بردبکار
 همچو قبطی بر کشیده زنیل
 دست و پائی زد و بخشکی راند
 قسمی از ره بلند و بخشی پست
 رشحات جدا ز جسم پلید
 وز پلیدی سگ گرفت آهار
 باقلا بار کردند هوس است
 خر مریدان با انتظار نماز
 حرص میل و قبولی عامه
 لحظه چند جنگشان پیوست
 گفت سگ اندر آب این غلط است
 فلس و پرنیستش عجب این است
 که بحر و ببر که های عمیق
 گفته اند این و گفته زیباست
 خواننده بودم بشرح سیرت آن
 حافظه رفته لعن بر ابلیس

از قضا بد سکی فتناده درون
 لاشه آورد عاقبت بکنار
 سروتن خیس خورده و ترو تیل
 عففقی کرد و آب تن بفشانند
 شیخ زی شیب وسک بالادست
 هشت عشرش بسوی شیخ جهید
 شیخ را ریش وجبه و دستار
 پیش کن خر که کار زین سپس است!
 کار تمسیل شیخ دور و دراز!
 با ترش روی نفس لوامه
 شیخ با حرص از درون همدست
 گرنه ماهی است لامحاله بطاست
 دمکی دارد ، آه ! دلقین است
 بکنار آورد ز مهر غریق
 بی عمل کار علم نباید راست
 در دمیری ز نیز الحیوان
 در بلیناس و ارسطا طالیس

ش شیخ
 ر جست
 آخته دم
 باهم چاه
 بر ندبمن
 آغوش
 آمد باز
 گرمابه
 تی شست
 ت پیش
 خامی چند
 ری (۱)
 با ختگان
 هی را
 داد (۲)
 م اموی
 زبون (۳)
 ی خاموش

میری سنائی
 آن سران
 مولوی

در شفاهم بباب جانوران
 ليك از بهر نيك سنجيدن

 ندهد تايقين خویش بشك (۱)
 وز عبا مرده ريك پنج پدر
 چون شهاب هوا و آهوی دشت
 فرصت يك دو گانه خواندن نوز
 شيخ محراب با قدم آراست
 قدس و پاکی شيخ راصوات
 بارها گفته ام بشيخ ابو
 ک آنچه را نام کرده وجدان
 نيك بسگر بدو که بی کم و بیش
 چون کشتی ریش احمق است دراز
 شیر بر غرم چون برد دندان
 گوید ای میر ددهماره بزى
 زانکه زین غرم گول اشتردل
 عمل هضم در، بمعدۀ میر
 کار صید از تو نزره باز است
 زن جولا چو بر کشد بکتاش
 گویدش کاین نگار جانانه
 نه خورش داشتی نه جامه گرم
 هر دورستند از این جوانمردی

بو علی را اشارت است بر آن
 صد شنیدن کجا و يك دیدن

 گفت شيخ این و پشت کرد بسك
 مرده آسا کفن کشید بسر
 چشم بر هم نهاد و تیز گذشت
 مانده بود از طلوع کوکب روز
 وز همه سوی بانك و غوغا خاست
 لال هر کوند و یید این کلمات!
 يك کرت کج نشین و راست بگو
 چیست جز باد کرده در انبان؟
 چون هر یسه است و آب دیده سریش
 و رها شد درازیش بدو قاز
 هیچ دانی چه گویدش وجدان
 نوش خورنوش و شادخواره بزى
 چون کنی طعمه ای میه عادل
 شیر سازی کند از این نخجیر
 بلکه از دام میردد ساز است
 باز وجدان بدو زند شاباش
 اندر آن تنك و تار ویرانه
 شوی نیز از رخس برردی شرم
 ين يك از درد و آن زبی دردی.

آری این اوستا بهر نیرنک
 زرد از او جوی وزعفرانی بین
 دهدت زین خم ار کند آهنگ
 گر بفضل قدیم صورت خویش (۱)
 این بسیرت عدیل دیور جیم
 محکمی را چو او کند تاویل
 تا بدانجا که گفت رهنز کرد
 زیکی خم بر آورد ده رنک
 سرخ از او خواه وارغوانی بین
 نیز بالاتر از سیاهی رنک
 داد ایزد بآدم از این پیش
 صورت خود دهد برب کریم
 پیل از پشه سازد از پشه پیل
 گر نمی گشتمش نه خود میمرد!!

ع. ا. و بخدا

افکار بزرگان

بلاغت ، گفتن تمام ضروریها و ترك تمام غیر ضروریهاست .
 در منازعه ها اگر خطا از يك طرف باشد زود ختم میشود .
 دیوانه پیر از جوان دیوانه ، دیوانه تر است
 تباین بین بخل و صرفه جوئی بیش از تباین میان بخل و سخاوت است .
 پاره بدان هستند که اگر هیچ خوبی در آنها نمی بود ضررشان کمتر بود .
 بسی مردم مال را حقیر می شمارند لیکن قلیلی میتوانند از آن چشم پوشند .
 جنون ممکن است علاج پذیرد اما کج سلیقگی درد بی دواست .
 خسد همیشه با عشق میزاید لیکن همیشه با عشق نمی میرد .
 جوانی مستی دائم است ، جوانی تب عقل است .
 پنهان کردن زرنگی ، زرنگی نزرگیست .
 بعضی اقسام دیوانگی مثل پاره امراض مسری است .
 لاروشفو کولب

خسرو انوشیروان

و حکمت یونانی (۱)

خسرو اول انوشیروان پادشاه بزرگ ساسانی که از ۳۱۰ تا ۵۷۹ میلادی مدت
چهل و هشت سال در ایران شهریاری کرده است از میان تمام پادشاهان نامی
این خاندان بیروزش دانشمندان اختصاص دارد و بیشتر آثار علمی که از زمان
ساسانیان ما رسیده یادگار های روزگار پادشاهی اوست .

(۱) ماخذ این مقاله :

(۱) آگاتیاس چاپ پاریس - کتاب دوم ص ۶۹

Agathias-Histo'ire, Lib. II, edit. Paris, p. 69

(۲) ژوستی نین و تمدن بیزانس تالیف دیل Charles Diehl-Justinien

et la civilisation byzantine-Paris 1901

(۳) هفتمین سلطنت بزرگ شرق تالیف جرج راولین سن

George Rawlinson-The Seventh great Oriental Monarchy
London 1876

(۴) افکار یونان و ماخذ ذوق علمی تالیف ل. روبن L. Robin-

La pensée grecque et les origines de l'Esprit scientifique (L'évo-
lution de l'Humanité-Bibliothèque de Synthèse Historique)

(۵) تاریخ ادبیات یونان تالیف آکسیس پیرن Alexis Pierron-

Histoire de la Littérature grecque - Paris 1912

(۶) مقاله ژ. کیشرا بعنوان «حل مسائلی که خسرو طرح کرده است»

Quicherat - Solution des problèmes posés par Chosroès
(Bibliothèque de l'Ecole des Chartes, 3e série, t. IV. p. 248 et s.)

(۷) تاریخ عمومی زبانهای سامی تالیف ارنست رنان

Ernest Renan-Hstoire générale des langues sémitiques-Paris 1928

داستان فرستادن دانشمندانی به هندوستان و ترجمه کتابهای هندی بزبان یهلوی بحد کفاف معروف ایرانیان هست ولی از روابطی که با حکمای یونان داشته و از اطلاعات وی در حکمت یونانی در کتابهای ما ذکر نیست و این چند سطر برای آنست که این نقص کتابهای فارسی را برطرف کند .

زوستی نین امپراطور روم شرقی یا رومیة الصغری (پیرانس) که از ۵۲۷ تا ۵۶۵ میلادی سلطنت کرده است در مذهب نصارا تمصب می ورزید و بهمین جهت بارواج تمدن و افکار یونانی در قلمرو خویش مخالف بود و در سال ۵۲۹ میلادی فرمانی صادر کرد و دارالعلم معروف سنت افرم Saint-Ephrem را در شهر ادس و مدارس حکمت آتن و اسکندریه را بست و هر کس از حکمای یونان را که در قلمرو سلطنت خویش می یافت دنبال میکرد و از تدریس مانع میشد . آگاتیاس مورخ معروف و شاعر یونانی که در قرن ششم میلادی میزیسته در کتاب مشهوری که بعنوان « تاریخ سلطنت زوستی نین » نوشته چنین آورده است که هفت تن از مدرسین که شکوفاة حکمت ان زمان بودند ناچار شدند از وطن خویش هجرت کنند .

اسامی این هفت تن را چنین ذکر میکند: ۱- داماسکیوس Damascius از مردم سوریه ، ۲- سیمپلیوس Simplicius از مردم سیلیسی Clicie ، ۳- اولامیوس Eulamius از مردم فریزی Phrygie ، ۴- پرینسن Priscien از مردم لیدی Lydie ، ۵- ایزیدور Isidore از گازا Gaza ، ۶- هرمیاس Hermias ، ۷- دیوژن Diogène از مردم فنیقیه .

چون این هفت دانشمند بگفته آگاتیاس با افکار مذهبی که در ان زمان در میان رومیان رواج تام داشت موافق نبودند و چون بنا بر آنچه از همه کس شنیده بودند گمان میبردند که در ایران ان یگانگی در میان قدرت و حکمت که افلاطون آنرا نمونه کامل از سلطنت عاقلانه (مدینه فاضله) می شمارد بر قرارست و چون چنین تصور میکردند که در ایران همه چیز بحد کمال است و از طرف دیگر مخالفت

ی مدت
مان نامی
از زمان

Agath
Charles
et la ci

Ge
London
L. Rob
La pens
lution c
Alexis F
de la L
ست
Q
(Bibliot

Ernest F

خویش را با قوانین و رسوم آن زمان دیار خود مایه گرفتاریها و درد سرهای دائمی میدانستند بسوی ایران رهسپار شدند و در صدد بودند که از آن پس در ایران زندگی کنند .

آگاتیاس مینویسد : چون بایران رسیدند و دیدند که عمال دولت باخشونت و ستم بامردم رفتار میکنند ، درهای سرای مردم را میشکنند و گریبان مردم را میگیرند و زیر دستان برزبر دستان خویش ستم روا میدارند و با وجود تعدد زوجات بی آزرمی در هر سرائی راه دارد آن امید هائیکه داشتند يك سره از میان رفت .

گفتگو هائی که با پادشاه ایران کردند اگر شبهه دیگری مانده بود برطرف کرد : و برا مردی دیدند که دم از حکمت و فلسفه میزد ولی بوئی از گفتار استادان نبرده بود و در هیچ باب با آراء ایشان موافق نبود و بسیاری عادات منافی اخلاق داشت .

ازین سخنان معلوم میشود که این دانشمندان در زمانی بایران آمده اند که هنوز مذبح مزدك در دربار قباد پادشاه ایران رواج داشته و ازین قرار پیش از سال ۵۲۱ که زمان جلوس خسرو اول انوشیروان است بایران آمده اند .

پس از آن آگاتیاس مینویسد : خسرو که نسبت بایشان مهر می ورزید آنچه در توانائی داشت بکار برد تا آنکه ایشان را نگاهدارد ولی ایشان ترجیح دادند که پیش نهاد های مهربان ویرا نپذیرند و بدیار خود باز گردند ، اگر هم در قسم نخستین هزاران مارك بیبشماز ایشان آید .

معدلك ابن سفر برای ایشان بی سود نبود . بزودی در میان ایران و روم صلح برقرار شد و یکی از مواد عهدنامه که خسرو خود بان فرمان داده بود شامل ابن نکته بود که حکما و فیلسوفان بایستی در قلمرو روم باسایش زندگی کنند و کسی ایشان را ناچار نکند عقاید و آرائی را که جز عقاید و آرای ایشانست تبلیغ کنند .

خسرو انوشه روان بحکمت یونان و گفتار افلاطون و ارسطو دلبستگی

داشت و در زمان خود در میان یونانیان بجنبه حکمت معروف بود، چنانکه آگاس تئاس خود در موضع دیگر (۱) می نویسد که تمام کتابهای ابن دو حکیم بزرگ حتی مشکل ترین آنها را فرموده بود ترجمه کنند. ظاهر آنست که کتابهای حکمت یونان را در ایران بزبان سریانی می آموختند و ترجمه هایی که بدستور انوشیروان شده بسریانی بوده چنانکه دانشمند شهیر فرانسوی ارنست رنان Ernest Renan در مقاله ای که در مجله آسیائی Journal Asiatque پاریس (۲) نوشته است از نسخه خطی که در موزهٔ بریتانیا British Museum است سخن می راند که خلاصه ای از منطق ارسطو بزبان سریانی است و مترجم آن یول Paul ایرانی آنرا بنام « پیروز بخت خسرو شاه شاهان نیک ترین مردان » تمام کرده است.

بهترین دلیلی که از دل بستگی خسرو انوشیروان بحکمت یونان داریم اینست که یکی ازین هفت تن حکیم یونانی پرسیس کتابی در جواب سؤالات وی پرداخته است. ازین سؤالات پیداست که خسرو در حکمت یونان احاطه کامل داشته و ذوق سرشار و قریحهٔ خاص فهم حکمت در او بوده است.

اصل کتاب پرسیس بزبان یونانی در دست نیست و تنها ترجمه ناتمامی از آن بزبان لاتین موجودست که نسخه ای خطی بنمره ۱۳۱۴ در میان کتب خطی لاتینی کتابخانه سن ژرمن Saint-Germain در پاریس از آن ضبط است. عنوان آن کتاب بدین قرار است: « حل مشکلات فلسفه پرسیس که خسرو شاه ایران طرح کرده است » Prisciani philosophi solutiones eorum de quibus dubitavit Chosroes Persarum rex. این کتاب شامل جوابهای مختصری است که در مسائل مختلف علم انفس، ووظایف الاعضاء و حکمت طبیعی و تاریخ طبیعی شاهنشاه ایران از وی کرده است. نسخه موجود این کتاب شامل نه فصل است (از آغاز فصل نهم آن اندکی افتاده) و مقدمه ای که در ضمن آن پرسیس سبک تحقیقات و اسناد و استادهاى خود را نام میبرد

(۱) کتاب سابق الذکر، ج ۲، ص ۶۶

(۲) شماره ماه آوریل ۱۸۵۲

و بهمین جهت عده کثیر از کتب یونان را نام برده است که از بعضی از آنها جای دیگر ذکری نیست و پس از این مقدمه بهر يك از سخنان خسرو انوشیروان جوابی مینویسد .

فهرست سؤالات خسرو انوشیروان بدین قرار است :

- ۱ (ماهیت روح چیست ؟ آیا روح در تمام موجودات یکسانست ؟ آیا اختلاف از واحد است که سبب اختلاف ابدان می شود یا بالعکس اختلاف ابدان باعث اختلاف ارواحست ؟
 - ۲ (خواب چیست ؟ آیا فراهم آورده همان روحی است که در بیداری عمل می کند یا اینکه فراهم آورده روح دیگری است ؟ آیا با اصل گرمی و سردی مزاج مناسبت دارد ؟
 - ۳ (قوه مخیله چیست و از کجا می آید ؟ اگر یکی از مدارک روحت ایا خدایان آنرا تولید می کنند یا ارواح ضاره ؟
 - ۴ (چرا در تمام اقالیم سال تابع چهار تکامل بهار و تابستان و پاییز و زمستان است ؟
 - ۵ (چرا طبیبانی که در نوع مرضی موافقت دارند در داروی همان مرض موافقت ندارند ، تا حدی که همان دارویی را که بعضی زبان آور می شمارند بعضی دیگر سودمند می دانند و از آن بهبودی می آید ؟
 - ۶ (چرا بحر احمر هر روز مدو هر شب جزر دارد ؟
 - ۷ (چگونه می شود که اجسام ثقیل در هوا خود را نگاه میدارند ولی ممکن آتش هم چنان که در آثار جوی مشهود است جز در رطوبت نیست ؟
 - ۸ (چرا انواع مختلف حیوانات و نباتات را چون از ناحیه ای تباحیه دیگر بر نند پس از زمانی معین و بعد از چند بار که نسل پذیرد و روئیده شود اشکالی بخود می گیرد که مختص آن ناحیه است که آنرا بد آن برده اند و اگر خاصیت هوا و زمین است که در آنها تغییر می آورد چگونه است که تمام اشخاص از يك نوع که دائما در نفاذ همین آثار بوده اند يك سیمماو قیافه ندارند
 - ۹ (چنانکه تمام موجودات جاندار مانند يك دیگر از چهار عنصر ترکیب یافته اند چرا تنها خزندگان زهر دارند و چرا تمام خزندگان زهر ندارند ؟
- ازین نه سؤالی که خسرو انوشیروان از پرسیس کرده است پیداست که وی نه تنها در قلمرو سیاست و جهانگیری مردی مدبر و تیزهوش و خداوند

برای صائب بوده است بلکه در حکمت نیز عادت بتحقیق و تفکر داشته و در پی حقایق می گشته و درصدد گشادن معضلات بوده و با افزایش معلومات خویش می کوینده است و بمحض اینکه با یکی از حکمای طریقه افلاطونیون جدید رو برو شده است موقع را غنیمت شمرده و برای آگاهی خود و یویندگان راه حقیقت این سخنان را از وی پرسیده است .

در مقدمه ترجمه ارسطو بسریانی که پیش ازین ذکری از آن رقت مترجم ان کتاب چند سطرى خطاب بخسرو نوشیروان دارد که مقام وی رادر میان حکمای آن زمان اشکار می کند ؛ در جائی که کتاب خویش را بنام وی می بردازد در حق وی می گوید : « چون من این ارمغان حکیمانه را بشما تقدیم کنم جز آن نکرده ام که میوه ای را که از باغ شما چیده ام ببیشگاه شما تسلیم کنم ، هم چنانکه ایزد را از موجوداتی که از میان مخلوقات او بر گرفته اند قربانی میدهند . »

سید نفیسی

طهران - اسفند ماه ۱۳۱۱

حمل پست

بوسیله سفینه هوائی بدون موتور

رابرت کروتقلا قهرمان پرواز (آلمانی) اخیراً موفق شد پست هوائی را بمسافت ۱۵۶ کیلومتر بوسیله سفینه هوائی بدون موتور حمل نماید

اروپلانی سفینه او را بار ارتفاع ۱۲۰۰۰ قدم در فضای وینه (اطریش) بالا برده از آن ارتفاع آنرا رها نمود . رابرت کروتقلا سیر حرکت را متوجه سمربینک (اطریش) نموده در مدت یکساعت و چهل دقیقه محمولات پستی بمیزان دوپست رطل سالمآ وارد مقصود نموده (نقل از پاپوار سیانس)

مرا مهر سیه چشمان زسریرون نخواهد شد
قضای آسمان است این ودیگر کون نخواهد شد
حافظ

مهر پرستی یا عشق افلاطونی

بقلم رشید یاسمی

مهر چیست؟ در کتب فارسی آنرا بمعانی مختلف گرفته اند مانند پیمان و خورشید و ماه هفتم سال شمسی و روز ۱۶ از هر ماه. کدام يك از این معانی را حقیقت و بقیه را مجاز باید دانست؟ شکی نیست که اطلاق مهر بر ماه و روز فرع است و سه معنی دیگر اصل و از آن جمله پیمان را باید از لوازم معنی دانست و خورشید را نیز از باب اطلاق اسم ذی الواسطه بر واسطه باید شمرد چه مسام است که خورشید جسمانی را معبود حقیقی شناختن و این همه صفات عالیہ برای او ثابت کردن از ذوق لطیف ایرانی بعید است ناچار يك فروغ معنوی را مهر می گفته اند که خورشید اعظم مظاهر جسمانی او است چنانکه در آتش نیز این قول هست. در کتب زردشتی مانند اوستا و مینوی خرد و غیره تصریحاتی است بر امتیاز خورشید از مهر و تباین معانی آنها من جمله عبارت فقره «۱۴۵» از یشت دهم که میگوید «ما می ستائیم ستارگان و ماه و خورشید و مهر شهریار همه ممالک را (۱)»، یکی از مورخین ارمنی در قرن پنجم میلادی گوید خورشید را بدان اعتبار مهر خوانده اند که احسان بی منت و عدل شامل دارد.

از مستشرقین دارمستتر و چند تن دیگر معنی حقیقی مهر را دوستی و محبت گرفته اند زیرا که ریشه این لفظ در سانسکریت میث و میترا است که نخستین بمعنی پیوستن و دوم بمعنی دوستی است

۱ (رجوع شود به ص ۴۰۵ از جلد اول بشت ها تالیف دوست فاضل
ها قای پزر داود .

از این قرار سایر معانی مجازاً و بنا بر حیثیات مختلفه این فرشته
بر او اطلاق شده است. عهد و پیمان و اتحاد نیز از فروع معنی پیوستن
است همچنین واسطه بودن میان اهورمزدا و خلائق معنی پیوند
و ارتباط را ثابت میکند (۱)

پس میترا یا مهر اولاً و با لذات بمعنی عشق است و ناچار در
کتاب مبسوط قدیم یا در نزد علمای بزرگ ما فلسفه که مبنای عقلانی
مهر پرستی باشد وجود داشته است، و از اوصاف مختلفی که در
مهر یشت و غیره برای این فرشته رحمت ذکر میکنند پیداست
که در اذهان دانشمندان مقامی ارجمند داشته و مفهوم مهر دارای
سعه و انبساط فوق العاده بوده است، مقام مهرشیه یکی از انواری
است که اشراقیون اسلامی قائل بوده اند و نظیر عقل فعال است در
حکمت مشائیین، در کرده ۲۶ از مهر یشت می نویسد «ماهی ستائیم
کسیرا که اهورا اورا پاسبان و نگهبان سعادت نوع بشر گماشت»
در کرده ۲۷ مینویسد «در جهان هیچ بشری نیست که تا آن اندازه
بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر بنیک اندیشی است در
جهان بشری نیست که از عقل طبیعی بهره مند باشد آن اندازه که
مهر مینوی از عقل طبیعی بهره مند است» (۲).

تأثیر مهر پرستی در اقوام مختلفه دلیل بر این است که به همراه
عقاید عامیانه یک مذهب فلسفی یا علم کلام خاصی راجع به عبادت میترا
و مقام عشق در عالم وجود متکی بتجارب علمی و عملی آن زمان

(۱) حاقه عهد و پیمانی که در نقوش عهد ساسانی دیده میشود منشاء

آن یکی از نقوش میترا (مهر) است. تاریخ ایران قدیم کلمان هوار

(۲) این عبارات از مهر یشت ترجمه آقای پور داود نقل شد

جلد اول یشت دا.

میرفته است. و سر مقبولیت آن در میان اقوام گوناگون همین اتکای باساس حکمی بوده. (۱) لکن از سوء حظ کتابی است که اصول عقاید ایرانیان قدیم را راجع بحقیقت میترا شرح بدهد در دست نیست و آنچه اخیراً تألیف شده است از اجاث تاریخی و لغوی تجاوز نمیکند اما ظن قوی میرود که ایرانیان با آن ذوق سرشار و طبع حکمت پژوه دارای چنین اساس فلسفی بوده اند.

صفات جنگجویانه که در باب قهر دشمنان و انتقام بدکاران و غیره در مهریشت بمهر نسبت داده اند برای تقریب بذهن عوام بوده است که از فرشته و از خدا جز توفیق غلبه بر خصم و آبادی کشت زار و پهنآوری دشت و کيفر ستمکاران و امثال این نعمت ها چیز دیگر نمیخواستند و مانند اوساط الناس هر عهد و زمانی از درك معانی لطیفی که فلسفه مهر پرستی را استوار میکرده و فقط نزد علماء معلوم بوده است عاجز داشته اند (۲).

آیا روزی کنجکاوای علماء بجائی خواهد رسید که این مفاهیم و مقاصد علمی و فلسفی را هم مثل آثار مادی از زیر خاکستر فراموشی بیرون آورند یا نه؛ این مطلبی است که چندان امید بخش نیست پس ناچار قول حکیم بزرگ یونان افلاطون الهی را که در باب عشق مانند سایر اجاث دقیقه صاحب مسلك خاص شمرده میشود و علی الظاهر از سرچشمه معارف مشرق زمین و پیروان دین مهر نیز

(۱) دین میترا چنان پیشرفتی کرد که بزودی رقیب بزرگ دین عیسی شد و بعضی از سلاطین روم سعی کردند که آنرا بجای دین نصارا مذهب رسمی ممالک قرار دهند. تاریخ ایران قدیم تألیف کامان هوار فرانسیسی.

(۲) در اوستا جر قسمتی از صفات مهر مذکور نیست در روم و سایر ممالک صفات بسیار برای مهر ثابت کرده اند.

نصیبی برده است در اینجا می آوریم که از راه بعید ما را بحقیقت مهر پرستی آگاه کند

هر کسی بمراتب هستی نظری بیفکند جماد و نبات حیوان و انسان را در حرکت و تطور می بیند شك نیست که هر متحرکی را غایتی است و موجودات قاطبه در طلب غایات خود تکاپو دارند و چنان که بهر هان ثابت شده است غایات متوسط بغایة الغایات منتهی میگردند. این حرکت را که از نوامیس کلیه جهان است عشق تعبیر میکنیم. پس عشق گوهری است که در جمیع کاینات ساری است و از صفات او فاصله بودن بین وجود و عدم و کمال و نقص و نور و ظلمت است وجود صراحت و کمال مطلق و نور محض نیست زیرا که در این صورت تبدیل و تغییر را در راه نبود عدم و فقر و ظلمت تام هم نیست زیرا که در این حال سودای تعالی در او نبود پس عشق اگرچه ذاتاً و ائمه پاک و کامل بلکه اصل کمال و پاکی است تا در ممکنات سر بیان دارد آلوده بشوق است و شوق از وجدان چیزی و فقدان چیزی برمیخیزد. چون عشق در نتیجه تطورات از آرایش شوق پاکیزه گشت در سکون تام می افتد. افلاطون بعد از اثبات حرکت در ذات موجودات و تسمیه آن بشوق و عشق قصه تولد خدای عشق را بر وفق اساطیر چنین بیان میکند "خدای تو آنگری و غناسیر مست شراب ازلی با الهه فقر و تنگدستی وصلت کرد از مزاج آنان عشق بوجود آمد که صفاتی از پدر و صفاتی از مادر برده است از یکطرف مانند مادر همواره فقیر و بینوا و از طرف دیگر چون پدر صاحب همت و مردانگی و قوت و جویای خیر و جمال است و روزگار در طلب دانش و اجرای سحر و صید قلوب میگذرانند طبیعت عشق نه از ذوات جاوید و نه از طبایع فانی است هر روز او را میبینیم که در نهایت قوت و حیات است پس بانحطاط و مرگ میرسد و

همین

ت که

در دست

تجاوز

و طبع

غیره در

ت که از

بهناوری

خواستند

یفی که

ت عجز

بن مفاهیم

خاکستر

بید بخش

که در باب

میشود و

مهر نیز

دین عیسی

صارا مذهب

رانسوی

روم و سایر

دیگر بار آثاری که از خصال پدر در او هست ویرا زنده میکند هر لحظه آنچه کسب میکند از دستش می‌رود در هیچ آن نه غنی است و نه درویش نه دانا است و نه نادان « پدر و مادر خدای عشق منشأ این صفات او هستند زیرا که پدری حکیم و توانگر دارد و مادری که قابل محض است »

وجود شوق در اشخاص نشانهٔ حائز بودن یک درجه از کمال و اتصال و اتحاد با خیرات است و از این حیث عشق از عقل برتری است زیرا که عقل بتمشای جمال مطلوب اکتفا میکند و عشق در پی اتحاد تام است شوق از نقص حاصل میشود چون نقص زایل شد عشق بی شوق میماند و این را عشق حقیقی (مهر مینوی) باید گفت همچنین عشق ریشه تفکر است زیرا که تفکر یعنی طلب و طلب مستلزم یک قسم اتحاد است با مطلوب تا بطور اجمال معقول و عاقل مطالب و طالب اتحادی نیافته باشند عقل از پی اتحاد تام و کشف تفصیلی بر نخواهد خاست

مراتب هستی که سرپاها مکان و نقص و حاجت است دارای محرکی است که مهر یا عشق نام دارد عشق است که واسطه عدم و وجود و رابطه مواد و مثل و فاصله خیر و شر است ازین جهت کائنات را حرکتی است نامتناهی هر چه میگیرند و کسب میکنند بی درنگ از دست می دهند همواره در طاب و پیوسته در کوشش و دائم در تکاپو هستند همه جویای خیر هستند و خیرات جزئی ناچار بخیر مطلق باید منتهی گردد . افلاطون در کتاب لوسیپس گوید : « لابد باید از این حرکات متوسطی گذشته و خیرات ناقصه را گذاشته بمحبوب مطلق رسید یعنی چیزی که ذاتاً محبوب و معشوق است و باید احتیاط کرد که آن چیزهایی که

در طریق می بینم و از مقدمات وصول نهائی محسوب میشوند ما را
تقریبند و آنها را معشوق بالذات نشناسیم. « مثلاً میگوئیم که زروسیم را
دوست داریم لکن این غلط است ما طالب آنچه چیزی هستیم که زروسیم مقدمه
حصول آتند پس معلوم شد که طاب خیر و طاق و جمال اکمله مقصود جمیع
کائنات است و سرمایه همه سعادات. در اثبات ذی مراتب بودن عشق
افلاطون منظور سقراط را در این مکالمات بیان کرده است سقراط می پرسد:

- آیا عشق چیزی است یا عشق چیزی نیست؟

- مسلماً عشق چیزی است.

- پس این اقرار خود را در یاد داشته باش که گفتی عشق را

موضوعی باید - پیش از آنکه باصل مطاب برسم از تو می پرسم آیا
عشق طالب و شایق معشوق است یا نه؟

- شایق آن است.

- آیا عشق واجد آنچه میطلبد هست یا نه؟

- ظاهراً واجد نیست.

- اگر مردی توانگر و تندرست را به بینی که طالب توانگری

و تندرستی است آیا باو نمیگویی تو در پی تحصیل حاصل هستی

پس در باب عشق هم آیا طالب و شوقی که می بینیم دلیل این نیست

که هنوز واجد و مالک مطلوب نشده است؟ و نیز میدانیم که عشق

طالب جمال است نه طالب زشتی پس باید فاقد جمال باشد و چون جمال

از خیر جدائی ندارد پس عشق از جمال و از خیر بی نصیب است

- عجب، نتیجه این مقدمات این میشود که عشق هم زشت

است و هم بد.

- درست سخن بگو آیا بعقیده تو هر چیزی که جمیل نیست حتماً

باید زشت باشد؟

کنند هر

است و نه

منشأ این

ی که قابل

ز کمال و

تری است

بی اتحاد

بی شوق

تین عشق

یک قسم

و طالب

بر نخواهد

ی است که

واد و مثل و

نامتناهی

ندهم واره

به جو یای

گردد .

توسطی

نی چیزی

چیزهایی که

— البته عقیده من اینست

— پس بنظر تو هر کس علم ندارد مطلقاً جاهل است یا معتقدی که در میان علم و جهل واسطه هست اگر این اصل را قبول داری بدانکه عشق اگر جمیل و نیکو نیست ضرورتاً نباید آنرا قبیح و بد دانست «

مراد افلاطون از این کلام آنستکه عشق نفوس از آنجا که رهین ماده است کامل نتواند بود و اگر چه در حاق واقع و در زمره مفارقات عشق موجودی کامل بلکه اصل کمال و جمال است لکن بسبب تعلق بنفوس ناقص و شایق تعالی و ترقی است و نرسیدن عشق نفوس بحد کمال دلیل این نیست که مطلقاً زشت و بد است بلکه واجد مراتبی از خوبی و خیر و فاقد مراتب دیگر است

چون عشق یا مهر محرك کل است پس ارادات انسانی نیز در این قوه ریشه دارد. بنیان هر اراده مرید عشق مرادست چه در انسان و چه در غیر انسان و مطلوب هر خواهنده در عالم خیر است نه خیرات جزئی بلکه خیر مطلق و جمال اکمل پس ما طالب خیر و سعادتیم نه در اوقات محدود و در امکان معین بلکه در هر وقت و هر جا این مطاوب را می جوئیم هر چند بصور مختلف در آید و بطور ابهام جاوه کنند و از اینجاست که عشق جمیل و نیکو باشوق بقا و دوام مشتبّه میشود. غالباً گمان میرود که انسان شایق بقای خود است و این از جهتی صحیح است:

بقا بر دو قسم است، بقای تن و بقای نفس. بقای تن موکول بتوالد و تناسل است و عشق بر خسارهای زیبا و میل بمنزاجت که در نهاد موجودات مرکوز است از آثار این طلب بقا است. و

این عشق را افلاطون و نوس عامی Venus Populaire (۱) نام نهاده است در مقابل عشق معنوی که آنرا ونوس اورانی Venus Uranie میخواند. در مهریشت اصطلاح «مهرمینوی مناسب این معنی است و برای عشق مجازی میتوان اصطلاح مهرتتی وضع کرد که دحرك بقای تن ها است بوسیله توالد و تناسل جسمانی. و در این باب شخصی بسقراط میگوید :

«چارپایان و پرندگان زمینی را نمی بینی که چون هنگام تولید فرامیرسد در چه حالتی می افتند؟ چون موقع جفت شدن میشود گوئی مریض هستند و بدرد عشق مبتلا گشته اند و چون وقت غذا دادن باولاد میرسد یا دفاعی لازم میشود ضعیف ترین آنها بمقابله حضم قوی می شتابد و جان خود را فدا میکند گرسنگی و هزاران مشقت دیگر تحمل میکند تا زاده خود را زنده نگاهدارد. و انسان ممکن است گفت که بحکم عقل چنین خطرهایی را استقبال میکند اما در حیوانات میتوانی بگوئی که این احوال عاشقانه از کجا می آید. اصل این اعمال میلی است که در طبیعت فانی دایره هست برای تحصیل بقا و کسب حیات جاوید. موجودات فانی برخلاف ذوات باقیه الهیه هرگز بر یک حال باقی نمیمانند لکن با تولید و زایش دوام نوعی خود را تامین میکنند» از اینجا است که عشق با ارتباط دادن موجودات فانیه بیکدیگر عالم غیر باقی و موجودات زمانی را نظیر ذوات ثابت و مثل باقیه میسازد. «پس ای سقراط از اهمیتی که بسیاری

(۱) از تسمیه عشق بونوس که نام ستاره زهره (اناهیدا) و نام آلهه حسن و جمال است ارتباط عشق و جمال در نظر قدماء ثابت میشود و از اینجهت اردشیر دوم هخامنشی مهر را با اناهیدا زهره در یکی نقش کرده است

موجودات باولاد خود میدهند، تعجب ممکن زیرا که نتیجه این شوق و حرارت و عشق که کائنات را سرگرم کرده است حیات جاودانی است،^۱

این بود بیان و نوس عامی یا عشق مجازی که از آن بمهر تنی تعبیر کردیم^(۱) این مهر اگر چه ظاهراً چنان مینماید که مقصود از آن التذاذ جسمانی و انتفاع مادی است اما در نظر فیلسوف نردبان حیات ابدی و بهجت لایتناهی است. شوق بقای سرمدی در عالم طبیعت هست و همین شوق حیات او محسوب میشود.

اما عشق آسمانی یا مهر مینوی نیز مواد فرزندان است از قسمی خاص. فرزند عشق آسمانی صفات حمیده و اخلاق پسندیده است. آدمیت و اخیلوس و کوردوس را آتش این شوق مشتعل میداشت نفوس عالیه در جستجوی نقوسی هستند که سنخ آنها باشند تا با روابطی غیر مرئی و دائم البقا بیکدیگر پیوسته شوند. این رابطه مستحکم تر از علایق خانوادگی و اجتماعی است.

ملاحظه کنید که ایکورک برای وطن خود اسپارت و سولون برای آتن و هومروس و اخیلوس برای نوع بشر چه فرزندانسی از خود بیادگار نهاده اند.

پس از مقدمات فوق دانسته شد که نتیجه مهر تنی و مهر مینوی طاب بقا است چه بقای جسمانی بدوام نوعی و چه بقای روحانی با تکثیر فرزندان معنوی و نیز معلوم شد که طاب بقا با طاب خیر و

(۱) اینکه در مهر پشت مینویسد «ای مهر ترئی نگهبان خان و مان - از تست که خانه‌های

بزرگ از زنان برازنده بر خور دارست» مراد همین مهر تنی است که موجب موصلت و بقای نسل و تشکیل خانواده و هیئت اجتماع است.

طلب جمال مفهوماً مختلف و مصداقاً متحد هستند چه در عشق جسمانی و چه در مهر مینوی مطلوب خیر و جمال است.

انباز قلس حکیم در باب عشق جسمانی گفته است عاشق و معشوق قبل از آنکه هر يك تعین مخصوص بخود را کسب کنند گوهری واحد بوده اند خدای تعالی آن گوهر را تفکیک فرمود راز آن زمان هر نیمی از پی نیم دیگر روان و با شتاب و شور بی نهایت جفت خود را خواهان است. افلاطون در این باب گوید «گفته اند که عشق عبارت است از جستجوی نیمه مفقود اما باعتقاد من اگر آن نیم مفقود نیک نباشد عشق ابداً در پی او نخواهد شناخت بدلیل اینکه مردمان باشند که دست یا پای خود را در صورت فساد می برند پس مطلقاً نمیتوان طلب نیمه خود را عشق نامید بلکه عشق طالب نیکی و خوبی است چه در نیم باشد چه در تمام»

در زیر آن تعبیر عامیانه که از انباز قلس حکیم مذکور و ظاهراً از روایات شرفیازان مأخوذ است مقصودی حکیمانه مستور است از اینقرار که هر يك از دو صنف مرد و زن طبعاً ناقص و محتاج بکمالات صنف دیگر است و چون بشر طبعاً خودخواه است اگر عشق نبود در طلب آن کمالی که فاقد است نمی افتاد بعیار دیگر در آغاز هر چیز را وحدتی است پس متکثر میشود و دیگر بار در صدد کسب وحدت بر میآید. عشق تنهاری است که متکثر را واحد میکند. بیان این مطلب و تفصیل اینکه موجودات عاشق معشوق کلی نیستند بلکه معشوقی متشخص و متعین را میجویند و ذکر اصل مذهب افلاطون در باب مهر محتاج بمقاله دیگر است.

گل و خار

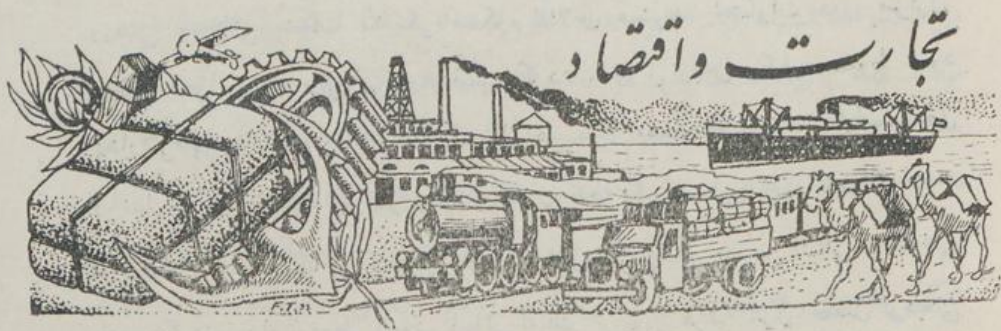
بقلم میرزا حسن خان بدیع

گل : - من کلم معشوقه بایلم، مظهر تجلی شاهد ازلی هستم، زینت باغ و بوستانم و فرح بخش دل دوستان، از نفس مشکینم نسیم صبا معطر و از رخساره رنگینم صحن گلشن مزین است، طفل ناز پرورد مادر طبیعتم از پستان ابرشیر مینوشم و از دیبای مزرکش جامه می پوشم، نسیم چمن گهواره جنیان من است و مرغ شب آهنگ مطرب غزلخوان من است، بحسن و زیبایی خدا داده دل همه را میبرم، مشاطه طبیعت مانند عروس مرا بزرگ کرده و آرایش داده و هر صبحدم از شبنم در و گوهر برفرق من تار میکند و اگر باور نمیکنی بامداد بتماشای من در استان بیا شبنم سحری را برفرق من ببین که هر قطره آن ازدانه الماس شناخته و از اشک چشم عاشق صافتر است، لاله رخان چون افسر شاهی مرا بر سر میگذارند و نو جوانان چون مدال افتخار مرا بر سینه میزنند، عرق من گلاب است و مفرح دل احباب و مطلوب شیخ و شاب، من بر روی دوست و دشمن تبسم میکنم و هیچکس مرا با چهره عبوس ندیده بادل خولین خندان هستم و با بار و اغیار مهربان، من مجلس شاه و گذارا آرایش میدهم و بخانه آشنا و بیگانه قدم می نهیم، دل دادگان عشق مرا نشانه محبت میدانند و بعنوان هدیه وارمغان بمعشوقان خود میدهند، شعرا و ازباب ذوق برك مرا بر رخساره سمنبران و غنچه مرا بدندان دلبران و شاخه مرا بقامت گلرخان تشبیه میکنند، معجون من گل و قند است که علاج ضعف دلهای دردمند است، بهار بقبض وجود من بر خزان مینازد و بلبل هزار با من نرد عشق میبازد. اگر من نباشم استان اسمی بی مسماست و گلشن بقعه بی رونق و بها -

خار گفت : - آنچه گفتمی همرا تصدیق میکنم ولی افسوس که حیا و عصمت نداری و خود را بهر محرم و نامحرم میسپاری و آن عیب بزرگ جمیع محسنات تورا محو کرده است .

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است

نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود



بحران اقتصادی جهان و علت العلل از دید بی کاری

تجارت و اقتصاد ولوئه غربی در دنیای تمدن امروز
افکنده چرخ سیاست دول معظمه بر روی محور اقتصادیات
گردش میکنند برای احراز سیادت تجارنی دول مقتدر
از هیچگونه فداکاری فرو گذاری نمیکنند. نقشه سیاست اقتصادی بود که جنک
مهیّب بین المللی را ایجاد نمود ملیونها نفوس ز کیه قربانی شدند، شهر های
معمور و زیبا هدف گلولی گردیدند، جنگلهای سبز و خرم طعمه حریق، معادن ویران،
کشتیها غرق، یلها منهدم، مزارع بایر، و فابریکها معدوم شدند. بدبختیهای کوناگون
برای یکی-بگری تولید کردند عاقبت الامر چه نتیجه گرفتند؟ فقر و فاقه و
پریشانی کنونی!

اختلال امور دول متحارب خواه غالب یا مغلوب از بعد
از جنک همه روزه رو شدت می رود. واقعا هنگامه غربی
در اروپا و آمریکا بریاست. دول معظم یکی بعد از دیگری
در زیر بار کمر شکن قروض زبون و ناتوان گشته کوس و رشکستگی و رسوائی
آنان را بر سر بازارها میزنند، بانگهای درجه اول دنیا با داشتن صدها ملیون سرمایه
و ودایع درهای خود را برمه المین می بندند و استمهال میطلبند، چرخهای فابریکهای
صنعتی یکباره از کار می افتد و صدها هزار کارگر سرگردان میشوند، مؤسسات مهم
تجارتی و صنعتی و فلاحتی یکی بعد از دیگری منحل میگردد، شرکتهای نقایه هوائی

بنت باغ
رخساره
ابر شیر
است
بل همه را
بخدم از
ای من
الماس
بر ابر سر
لابایت
میکنم
و اغیار
می نهم،
ن خود
دلبران
علاج
فزار با
بقعه بی
که حیا
جمع

وزمینی و دریائی متعاقب یکدیگر محکوم بافلاس میشوند، اعتبارات دول متزلزل و عهود و موافق تجارتی بی قدر و قیمت میگردد. روبل روس یکباره سقوط نمود و دارائی مایونها مردم بیگناه تباہ گشت این هم طرز معاملات امروزه باشویکهاست با دول و با تجار و با کسبه. مارک امپراطوری آلمان بکلی بی قدر و قیمت شد فرچایلد در کتاب اقتصاد جلد اول میگوید: «اسکناس آلمان در زمان برقراری و پس از ختم جنگ بین المللی با سرعتی باور نکردنی راه سقوط پیمود تا جائی که یک ترلیون مرتبه تنزل حاصل گردید یعنی یک ترلیون مارک کاغذ معادل یک مارک طلا شد این تسعیر عجیب در حقیقت قام بطلانی بود بر کایه دیون و ودایع و دارائی مردم مایونها تاجر کاسب مستخدم کارگر بخاک فلاکت و مسکنت نشستند و عدده معدودی تروتمند شدند قیاس یک هم چو دزدی عمومی از حیث تصور خارج است اگر تمام دزدان و قطاع الطریق مملکت را تاده سال تمام آزادی مطلق میدادند که هر چه بتوانند بنهب و غارت بردارند کایه دزدی تمام آنها در طی این مدت به اندازه این یک دزهی نمیرسید»

یونان انگلیس که معتبرترین وجه راجع روی کره زمین و در حقیقت میزان تسعیر کایه نقود عالم بود بالاخره متزلزل شد و دنیائی را متضرر ساخت دولار هم مقدمات بحران خود را نشان میدهد عجالنا دول متحده امریکا ۳۲ میلیارد دولار مقروض است در صورتیکه قبل از جنگ فقط چهار میلیارد مقروض بود و بودجه سالیانه اش که قبل از جنگ ۲ میلیارد دولار بود امروز بیازده میلیارد دولار رسیده چیزی که بیش از هر امری افکار دول معظمه را مشوب ساخته و موجب نگرانی شده مسئله بیکاری است تنها درل متحده امریکا ۱۴ میلیون و آلمان ۶ میلیون بیکار دارد اینها اشخاص و لکرد و مفت خور نیستند بلکه

مخاطرات ازدیاد بیکاری

مردان کار و عمل اند همه دارای بازوان قوی و اعل صنعت و حرفت اند بدوات خود باصراحت لهجه میگویند ما عیالمنند هستیم خرج داریم ما مرد کاریم و از زحمت گریزان نیستیم حاضریم تن بهر گونه رنج و مشقت داده از کس یمین و عرق جبین تحصیل معاش کنیم یا کار بما بدهید یا کمک خرج. البته تفصیل حملات دستهای گرسنه بیابمخت دول متحده امریکا که غنیترین مملکت روی زمین محسوب

می شود خوانده یا شنیده اید از این نقطه نظر است که دولت انگلیس خود را مجبور میدانند هفته یا نوزده شانگ یعنی قریب ۷۵ ریال بلاعوض بهر بیکاری کمک خرج بدهد اگر کمک خرج ندهیم انقلاب می رود و در صورت دادن خطر ورشکستگی در پیش دارد این است شمه از مصائب دول معظم عالم .

یکی از علل بحران کنونی عکس العمل مسموم جنگ عکس العمل جنگ بین المللی است اساسا آرامش عالم تجارت و اقتصاد منوط بتعادل ترازوی عرضه و تقاضاست جنگ بین الملل این تعادل را بهم زد. فابریکهای صنعتی از وظیفه خود دست کشیده بتهیه مهمات جنگی پرداختند. بزرگان کارگران، و صنعتگران، احضار شده تحت سلاح درآمدند و بمیدانهای جنگ گسیل شدند. امته تجارتي، ارزاق عمومی، البسه و اقمشه کمتر تهیه شده در نتیجه تقاضا بر عرضه فزونی یافت همه چیز گران شد. سپس یکمرتبه ناپره جنگ منطقی گردید فابریکها از تهیه مهمات جنگی مستخاص شدند رزم آزمایان از میدان کارزار برگشته سلاح را بکنار گذاشتند و انتظار استخدام بشغل سابق خود را داشتند در این ضمن رونق بازار تجارت به اشد درجه رسیده بود هر صنعتی، هر تجارتي، هر محصولی منافع هنگفت می داد بالطبع همه بامور تجارتي پرداختند چرخهای فابریکها و مؤسسات بگردش افتاد و با سرعتی هرچه تمامتر مذاع خود را وارد بازار نمودند. بازاریکه در آن عرصه نقصان یافته تقاضا شدت داشت بفوریت کلیه امته را تحویل برد منافع سرشار عاید صاحبان مؤسسات شد لذا آنها هم بر فعالیت خود افزودند و بر تعداد مؤسسات و فابریکهای خود اضافه نمودند و هر چه بیشتر امته تهیه و تقدیم جامعه کردند تا جایگه وضعیت اقتصادی دگرگون شده عرضه زیاد شد و طبعا تقاضا تقلیل یافت جامعه نتوانست آنها را مصرف کند بازارها از رونق سابق افتاد ولی مؤسسات تجارتي سرمست منافع بیشمار قبل بوده و این کساد را برار را بروی خود نیاورده کماکان در تهیه امته و اجناس جدیدت بخرج دادند نتیجه این شد که سرمایه های نقدی مبدل به جنس شده در البارها را کد ماند گردش سرمایه های نقدی در بورسها بطئی شد اثرات بحران محسوس گردید ولی کار از کار گذشته بود و جاو گیری از آن منتفع ، از آن بهره بحران تجارتي و اقتصادی عالم رو بشدت رفته تا

دول متزلزل
سقوط نمود
بیکه است با دول
کتاب اقتصاد جلد
مللی با سرعتی
حاصل کرد یعنی
ب در حقیقت
کاسب مستخدم
قیاس یک همچو
لطریق مملکت
غارت بردازند
نمیرسید «
حقیقت میزان
ساخت دلار
۳۲ مایارد
ض بود و بودجه
د دلار رسیده
معظمه را مشوب
ی است تنها
۶ مایون بیکار
نیستند بلکه
فت اند بدوات
کاریم و از زحمت
ن و عرق جبین
بلات دستهای
زمین محسوب

به وخامت و تیرگی امروز رسیده است -

تحمیل غرامات جنگ بر دول مغلوب و مطالبه دیون از
نوشدارو پس از هر يك دول غالبی که برای منافع مشترک به جنگ پرداختند
 مؤید بحران اقتصادی عالم شده و بروخامت این بحران
 افزود برای رهائی از این ورطه هولناک بر اشکالات امرکی و تجارتی افزودند
 تا اندکی قبل از این اقتصاديون انگلیس عقیده و ایمان مخصوص بگمرکات آزاد
 داشته کتابها در مزایای این سیاست گمرکی نگاشته اند مثلاً می گفتند تمدن بشر
 و ترقی صنایع در تاثیر رقابت و همچشمی بوجود آمده هر تاجری هر صنعتگری
 هر زارعی مجبور بوده برای بدست آوردن بازار در بهبودی محصول خود بکوشد
 و هر چه بتواند چیز های تازه تر و بهتری عرضه دارد حال اگر قرار شود
 حقوق گمرکی سنگینی بر واردات تحمیل شود در حقیقت رقیب را از میدان بیرون
 نموده تجارت و صنعت منحصراً بدست تجار و صنعتگران داخلی می افتد و چون
 در این صورت رقیب در میان نیست از فواید و محسناتی که رقابت تجارتی در بر دارد
 باز میمانند ولی اگر اجناس خارجی آزادانه وارد شود تجار محلی مجبور هستند
 رقابت نموده اجناس و اتمه بهتر تهیه کنند، مخترع و مبتکر شوند و بدینوسیله
 علوم و صنایع و اقتصادیات ممالک ترقی میکنند با این طرز استدلال در انگلستان
 حقوق گمرکی بر واردات تعاقب نمیگرفت زیرا پیروان يك حزب بزرگ طرفدار
 عقیده مزبور بودند ولی امروز همان اقتصاديون و سیاستيون در لزوم تحمیل حقوق
 گمرکی هر چه زیاد تر اصرار میورزند و روز بروز عوارض سنگین تری بر
 واردات تحمیل میکنند. ان استدلالات چه بود؟ این رفتار چیست!

صرف نظر از سایر دول معظم دنیا، تنها دو ممالک
تعادل حقیقی عرضه و آلمان و دول متحده امریکا ۲۰ میلیون بیکار دارد حقیقتاً
 تفاضاً امری است **هجال** تاریخ بشر در هیچ زمان و مکانی يك همچو ارقام دهشی
 را نشان نمیدهد اکثر این بیست میلیون بیکار بدیهی
 است از طبقه مردان کار از نموده و کار آگاه هستند که سابقاً بامور تجارتی و
 صنعتی و فلاحتی اشتغال داشته اند بحران اقتصادی کنونی به تنهایی نمیتواند مسئول

پیدایش این ارقام باشد عدم تعادل دو کفه ترازوی عرضه و تقاضا در عالم اقتصاد همیشه بوده و هست و خواهد بود بالا رفتن و یا نین آمدن این دو کفه لازم و ملزوم يك ديگر است تعادل واقعی بهیچوسیله نمی توان تعیین نموده و نگاهداشت. چگونه ممکن است که از بابان صنایع و صاحبان مؤسسات تجارتي میزان مصرف جنسی سکنه کره ارض را از روی میلیمتر و سانتی گراد معین کنند تا تعادل عرضه و تقاضا محفوظ مانده بحران اقتصادی تولید نشود؟ این توقع امری است محال بنا بر این خواهی نخواهی تعادل بهم میخورد در نتیجه يك وقت تقاضا بر عرضه فزونی می یابد همه چیز گران میشود و این گرانی همه را تشویق بسعی و عمل میکند چنانکه در زمان جنگ و یا چندی نیز پس از متار که جنگ بین الملی مشاهده شد وقتی که همه در تهیه محصول تجارتي و صنعتی برآمدند این کوشش و کوشش ادامه می یابد تا آنکه عرضه بر تقاضا فزونی یابد با این بیش آمد همه چیز فراوان و ارزان میشود بقسمی که بسیاری از اجناس حتی با ضرر فاحش هم نمیتوان مصرف نمود این امر موجب یاس و دلسردی شده فابریکها تعطیل میکنند و کارگران خود را اخراج نموده بیش از این درصد تهیه جنس برنمایند چنانکه امروز مشاهده میکنیم نتیجه چه میشود؟ اجناس موجوده در انبارها را کد مانده بتدریج مصرف میگردند يك وقت تلفت میشوند که موجودی مصرف شد؛ فابریکها هم چون تعطیل کرده اند جنس بقدر ما یحتاج تهیه نمیشود تدریجا عرضه کم شده تقاضا زیاد میشود باز اجناس ترقی و دوره بحران سیری میگردند بنا بر این رولق و کسادى دوره تسلسل پیدا میکنند و متعاقب یکدیگر میاید و میرود بحران اقتصادی منحصر بدوره ما نبوده ولی در هیچ زمانی ارقام بیکاران بهیزان امروز نرسیده است پس بحران اقتصادی به تنهایی مقصر نیست علت العلیل کثرت بیکاری کنونی امر دیگری است. در شماره آینده تفصیل این نکته مهم اقتصادی و مقایسه آن با اساس محکم پایه متین اقتصادیات ایران خواهیم نگاشت.

مجید موقر

لبه دیون از
پرداختند
این بحران
تی افزودند
کمرگات آراد
تمدن بشر
هر صنعتگری
خود بکوشد
قرار شود
میدان بیرون
باقتد و چون
ی در بردارد
مجبور هستند
و بدینوسیله
در انخلستان
رک طرفدار
تحویل حقوق
گین تری بر
هادو مملکت
از دارد حقیقتا
وز ارقام مدهشی
بیکار بدیهی
و تجارتي و
نمیتواند مسئول

صید ماهی

صیادی در کنار دریا برای اصطخرهای باغ خاصه شاهی ماهی میگرفت. ماهیان آب تلخ و گس از او اندیشناك دسته دسته در اعماق دور دست گرد آمده در باره اورای میزدند: او هادم لذات است او مفرق جمعیات است او یتیم کننده اطفال و بیوه کننده زنان است . . .

صیاد از این بدگمانیها افسرده همیشه با خود میگفت: آیا سلطان یکی از این دانشمندان درباریرا به اینان نمیفرستد تا سختی زندگانی دریائی و راحت اعاشه میاه باغ خاصه را بآنها شرح دهد. عاقبت روزی یکی از بلغای حضرت در ساحل دریا ظاهر شد و با آوازی هرچه رساتر فریاد کرد. ای ماهیان! صیاد فرستاده شاه است از او نهراسید. او شمارا از این آب تلخ و ناگوار آب های شیرین و عذب حوضهای صافی باغ سلطنتی انتقال میدهد. آن آبها که در روز آینه حقیقت نمای خورشید و شب هنگام بامرج حقیقی که در اوست قرص ماه را چون ذو ذنبی با هسته و دنباله زرین و چهره دختری عور و شناور با گیسوان خرمائی جاوه میدهد. چه میخواهید از این آب سنگین، تیره روشن آلود. بیاید در آن آبگیرهای روشن و زلال، که جویبارهای صافی تر از شیر و عسل در آن از طرفی بطرف دیگر جاریست. بیاید در آن آبدانها که

بیرونش باچمنها و گل های آلووان مزین و درونش با انواع خزدها نیلوفرها و پیچک های رنگارنگ آبی آراسته است. سایه بانها از چفته های عشقه و رز برای تعدیل حرارت آفتاب میان روز در هر طرف آن برپاست و بجای این خره و غریزن های زیر دریا و مردار های عفن از مطبخ خاصه رزق شما معلوم و معین میباشد. موجهای هائل این دریا شمارا همیشه بجاهای دور دست میراند، مجامع دوستی شمارا از هم میپراکند و پهلو های شمارا بسختی بسنگهای ساحلی زده استخوانهای شمارا خرد میکند. گرد باد های دریائی شمارا در پیچ و تاب بلهوسیهای خود سرگردان میگذارد. نهنگان عظیم - العجبه پیران شمارا می بلعند و مرغان ماهی خوار خرد سالان شمارا میربایند. مرجهای سبک دریاچه های شاهی که در انتظام از پیشیزه های تن شما گرو میبرد نسیم شمال را در آبهای خود میآمیزد و سهولت تنفس و چالاکی حرکات شمارا سبب میشود

این نماینده نیک خواه برای جلوگیری از ترس و هراس آنوقتی و تشویق بجیاتی بهتر خوب میگفت.

اما محیط لزج و سنگین و روغن آلود ماهیان مانع نقل صوت آنقرستاده بود. آنها نیز که پرده های محیط را دریده و تا سطح آب بالا میآمدند بواسطه خوب آشنا نبودن بزبان او، جز شك و اضطراب حاصل از گفته های نامأنوس چیزی بر حیرت خود نمی افزودند. ماهیان یکان یکان و دسته دسته باصطخر های باغ سلطنتی تحویل شدند اما تاوقتی که در دریا بودند بیم و هراس شبانه روزی صیاد را نیز ضمیمه بد بختیهای تعیش آب دریا کردند و رقی از دتر کالیوه

شاهی

دسته

دم لذات

کننده

: آبا

سختی

دهد

هرشد

رستاده

ارباب

مد

باموج

دنباله

دهد

در آن

رعسل

نها که

بقلم مسيو گودار
مدیر کل اداره عتیقات

تاریخانه دامغان

قدیم ترین مسجد ایران که از آن اطلاع داریم

مسیو وان برخم در ۱۹۱۱ می نویسد: «در قبول این نکته موافقت حاصل شده است که مسجدماندمعبد^(۱) که طاق در بنای آن مقام مهمی ندارد از ابتکارات ایرانیان نیست ولی چون اسلام نمونه آن را در مصر و افریقا و سوریه و بین النهرین و آسیای صغیر و حتی در اسپانیا و چین انتشار داده است باید منتظر بود که در ایران هم وجود داشته باشد فی الحقیقه چنین نظر می آید که این قسم مسجد پس از غلبه عرب در آن مملکت بوجود آمده ولی در آنجا با نمونه های دیگری که از طاق ناشی شده است مصادف میشود و از آن بعد در تحت نفوذ سبکهای ایرانی در می آید»^(۲). معذک در آن زمان عده قلیلی از

۱ - این وجه تسمیه از م. دیولافوا M. Dieulafoy است و در مقابل مساجدی است که شبیه بکلیسیا باشد یا مساجد طاق دار که نمونه اصلی مساجد صدر اسلام است؛ رجوع شود بمقاله مارسل دیولافوا بعنوان کلیسیا و مسجد در مجموعه هارتویک در بنورک ص ۲۳ - ۴۸ - Marcel Dieulafoy.

L'Eglise et la Mosquée, dans Mélanges Hrtwig Derenbourg p.23-48

۲ - ماکس وان برخم - معماری اسلامی ایران - در مجله علما -

فوریه ۱۹۱۱ - ص ۶۹-۵۴ - Max Van Berchem - L'architecture musulmane de la Perse, dans Journal des Savants, février 1911, p.54-69

در مجاورت محراب منبر موعظه است. طاق مرکزی که محراب و منبر در زیر آن ساخته شده از طاقهای دیگر عریض تر است. نقشه این مسجد ساده ترین و خالص ترین و حتی میتوان گفت علمی ترین نقشه های مساجد صدر اسلام است. تصادف بسیار خوبی است که این مسجد در ایران واقع شده است و مخصوصاً از دوره ایست که بناهای اسلامی هنوز در تحت نفوذ سبکهای ایرانی در نیامده و در ضمن بر ما معلوم میکند که مساجد ایران گذشته از نقشه چه چیز های دیگری از اعراب پذیرفته است. بنابراین چنین بنظر میآید که مساجد ایران فقط اثر مختصری از نقشه های مساجد عرب را پذیرفته باشد.

در بنای تاری خانه یعنی در اشکال معماری که در آن بکار برده اند و در شکل ساختمان هیچ چیزی نیست که ایرانی خالص نباشد. حتی میتوان گفت: درین بنا هیچ شکل و هیچ جزئی از ساختمان نیست که متعلق بمعماری زمان ساسانیان نباشد از نظر فنی درین بنا هیچ چیزی نیست که از بنا های دیگر ناحیه ای که این مسجد در آن ساخته شده است تقلید کرده باشند.

تاری خانه از حیث نقشه بقدری بیگانه از ایران است و از حیث ساختمان بقدری ایرانی است که یکی از مسافریان نادری که باین قبیل خرابه ها توجه داشته یعنی ایستویک تصور کرده است که خرابه های آن خرابه یکی از معابد یا یکی از قصر های دوره شهر هکاتم پیلس (شهر صد دروازه) است (۱). دیگران هم که از موضع آن بنای اسلامی پی برده اند گمان کرده اند که این مسجد را در روی بنای قدیم تری ساخته اند.

۱ - ایستویک؛ سفر نامه بکنفر سیاسی - ج ۲ - ص ۱۵۴

Eastwick-Journal of a Diplomat's Residence-II, p.154

ن نکته
آن مقام
نمونه آن
و حتی
م وجود
از غلبه
دیگری
حت نفوذ
قلیلی از

ت و در
بونه اصلی
کلیسیا و
Marcel

L'Eglise
p.23-48

عالمی -

Max V
musul
1911, p

مسجد های قدیم معروف بود.

مفید ترین دلیل قطعی این تکامل صنعتی که نقشه مسجد جامع اصفهان باشد در کمال خوبی حد وسطی در میان مسجدهای که مانند معبد ساخته شده باشد و سبک مخروطیکه در اصل ایرانی آنشکی نیست نمودار میسازد ولی وان برخم متوجه این نکته میشود که بنای مزبور چندین بار تعمیر شده و سبک قسمت مخروطی آن مانند آن است که اثری از زمان صفویه دارد و هیچ چیز ثابت نمیکند که این بنا در اصل چنین حالتی داشته باشد^(۱) چون در مساجد کهنه قزوین و شیراز هم کاملاً دست برده اند برای یافتن نقشه تفصیلی یکی از مساجد بزرگ ایران می بایست بزمانی رجوع کنیم که در ساختمان این قبیل بناها اثری از مساجد که مانند معبد باشد نتوان یافت. فقط اندک نظاره‌ای بر نقشه قصر سروستان برای ثبوت این نکته کافی است که مسجد کبود^(۲) هم قطعاً ایرانی است^(۳). همچنین است مسجد جامع ورامین^(۴). این بنا که تمام آن شامل طاق و آجرست سرتاسر آن بیک سبک است و از هر حیث ایرانی است^(۵) مشهد میر بزرگ در آمل^(۶) مقابله ایست با قصر های قدیم فارس^(۷).

۱ - مقاله مزبور ص ۵۷

۲ - ابن بنارا جهان شاه ساخته و تاریخ روز چهارم ماه ربیع الاول

۸۷۰ دارد

۳ - وان برخم مقاله مزبور ص ۵۹

۴ - این مسجد را در زمان سلطان الجانیو خداینده شروع کرده اند

و در زمان یسرو جانشین او ابو سعید در ۷۲۲ تمام شده

۵ - وان برخم مقاله مزبور ص ۵۸

۶ - بنای شاه عباس که از طرف مادر نواده میر بزرگ است

۷ - وان برخم مقاله مزبور ص ۵۹

امروز اطلاعات ما اندکی بیشتر است و باتکای ملاحظاتی بسیار صحیح و آن بر ختم میتوانیم نمونه ای از بنا هائیکه مقدم بر دوره ساجوقیان است ارائه دهیم یعنی مقدم بر دوره ایکه نمونه اصلی مساجد ایران در آن تشکیل یافته است دو نمونه از میان آنها مسجد جامع نائین و تاری خانه دامغان است. نمونه های دیگر هم هست از آن جمله یکی که بنا بر کتیبه ای در زمان خلافت حضرت امیر بتوسط ابوالعباس مفتی ساخته شده و نمونه دیگری کتیبه ای از سال ۳۴۰ هجری دارد ولی باید از این هم قدیم تر باشد و نمونه سومی که از قرن چهارم هجری است و لسی من تا کنون نتوانسته ام نقشه این نمونه های اخیر را بردارم.

مسجد جامع نائین از ۱۹۲۱ بعد معروف شده است و آنها را بوسیله نقاشیها و عکسهائی است که هانری و یوله Henry Viollet از آن برداشته و بوسیله مطالعه علمی است که س فلوری Flury در آن کرده و آنرا با آخر قرن سوم هجری نسبت میدهد^(۱). در تشخیص این زمان قدری مبالغه شده و بیش از آنچه هست قدیم تر دانسته اند.

اینک نقشه و عکسهائی از تاری خانه دامغان در دست است. تاری خانه بمعنی خانه خداست و آنرا مسجد چهل ستون هم مینامند و این رقم اثناب در ایران نماینده آن نیست که حتماً چهل ستون داشته باشد بلکه بمعنی ستونهای متعدد است.

۱ - ه . و یوله و س . فلوری - یکی از بناهای قرون اول هجرت

در مجله «سیریا» ۱۹۲۱ H. Viollet et S. Flury. Un monument des premiers siècles de l'Hégire, dans Syria, 1921

س . فلوری : مسجد نائین، در مجله «سیریا» ۱۹۳۰ S. Flury-La Mosquée

de Nayin, dans Syria, 1930

نقشه این بنا نقشه مساجد صدر اسلام است که از هر عنصر خارجی عاری است و بر حسب تصادف هرگز آنرا تعمیر نکرده اند (رجوع بشکل اول) . فقط اتفاق افتاده است که در دوره سلجوقیان بجای مناره خشت و گلی آن که ریخته بود برجی از آجر پیخته ساخته اند (رجوع بشکل دوم) . این مناره جدید را هم در جای همان مناره قدیم نساخته اند بلکه در کنار آن بنا کرده اند بطوریکه شکل عمومی اصلی بنا باقیمانده است (۱) .

این بنا هم چنانکه میباید باشد شامل صحنی است تقریباً مربع که از چهار طرف طاقهایی دارد و یکی از آن طاق نماها که عمیق تر از دیگران است جای مقصوره مسجد را دارد و بهمین جهت مواجه با قبله است . در دیوار عقب این مقصوره محراب را ساخته اند که جهت قبله را معلوم میکند تا در موقع نماز بآن جهت متوجه شوند (۲) .

۱ — مناره سلجوقی را همان بختیازین محمد ساخته که در ۴۱۷

هجری قبر یبر علمدار پدرش را بنا کرده است « ۱ . هر تسفک »

۲ — در تصویری که رسم کرده ام محراب را از حیث نقشه مانند طاق نمای عمیق و مستقیم الزوایائی معلوم کرده ام زیرا احتمال می رود محرابی را که در اول با کج ساخته بودند بهمین شکل ساخته باشند . ولی این محراب قدیم بکلی از میان رفته و بجای آن طاق نمای موربی ساخته اند تا جهت قبله را که بدوا درست معین نکرده بودند اصلاح کنند . قبله مساجد قدیم ایران ظاهراً در میان ۵۰ و ۶۰ درجه شمال شرقی و جنوب غربی نسبت بجهت شمال مقناطیسی ساخته شده است . (تاری خانه ۶۰ درجه - مسجد جامع سمنان ۵۳ درجه - مسجد جامع نائین ۵۲ درجه) .

در زمان آل تیمور قبله مسجد سمنان را ۵۳ درجه معین کرده اند قبله تاری خانه را بهمان نهج اصلاح کرده اند و بدون شك از همان دوره است . قبله مسجد نائین را تغییر نداده اند .

کاپیتولاسیون ادبی را هم باید نابود کرد

بقلم رحیم زاده صفوی

چندی قبل برخی از صاحبمنصبان ارشد لشکری در محفلی راجع بااملاء و انشاء زبان فارسی بابتدئ نویسنده گفتگو میداشتند و در ضمن مباحثات یکی از ایشان پرسید: آیا تکلیف یک اجنبی اگر بخواهد زبان فارسی بیاموزد چیست؟ واقعا آن اجنبی میباید صرف ونحو و لغات چند زبان از زبانهای بیگانه را قبلا فراگیرد تا بتواند فارسی را بالنسبه درست تر بگوید و بنویسد؟ ایرادات صاحبمنصب محترم کاملا بمورد و عبارت از همان چیز هائی بود که مکرر گفته شده است اما تاکنون هیچکس راه اصلاح را بنوعی که سزاوار باشد و انتموده است.

خوبست پیش از آنکه در تشریح معایب و چاره آنها بحث کنیم این سؤال یکبار دیگر هم بمیان آید که: آیا هنوز در ایران کسی هست که نداند بزرگترین پایه ملیت و وحدت فومی همانا زبان است؟ و آیا کسی هست نداند که اخیرا بزرگترین علمای دنیا مقام تعلیمات تاریخی را باآلهمه اهمیت و نفوذی که در تشکیل وطن و ملت و تقویت و تایید روح وطنی و ملی در بردارد در درجه دوم یعنی بعد از مرتبه زبان شناخته اند؟ آیا بعد از آنکه سه قرن است ملت ایران با ملل غربی سایش دائمی دارد و بقرن است که همه ساله افراد ایرانی برای فراگرفتن معلومات نوین و آشنائی با اصول جدید زندگانی و معیشت ملل بارویا رفته اند و بعد از آنکه عده محصلین ایرانی که از مدارس عالی کامیاب بیرون آمده اند هزار هزار شمرده میشود، هنوز اشخاصی هستند که ندانسته باشند استقلال زبان ملی و احترام و رعایت مقام آن شرط عمده استقلال ملی است و آیا افرادی هستند ندانسته باشند ملل بی زبان و بی تاریخ دارای وسایل قوام و دوام نخواهند بود!

نویسنده اطمینان دارم که ملت ایران بیش از سایر اقوام و خبیلی بیشتر از دیگران با اهمیت و قیمت آن دو موضوع توجه داشته است و برترین گواه این حقیقت همانا شاهنامه فردوسی است — بی شبهه اگر ملت ایران وحتی افراد

جاهل و بیابانگرد ایرانی باین دو موضوع مهم پی نبرده برای حفظ زبان و تاریخ خود نمی‌کوشیدند هنگام حمله یونانیان در ردیف سایر اقوام آسیای صغیر و سوریه و مصر اول یونانی و بعدها لاتینی میشدند و پس از حمله عرب مانند سوریه و مصر و مراکش و غیره عرب می‌گشتند و در قنرت مغول یکباره برك مغول درمی‌آمدند - در صورتیکه نه فقط ایرانی همواره برغم جمیع مشکلات و شداید، ایرانی مانده بلکه آنقدر از آداب و آئین و لغات و تاریخ خود حمایت کرده و در نگاهداری آنها کوشیده است که از این حیث بر جمیع اقوام دیگر مزیت یافته مورد شگفتی و حیرت علمای تاریخ و آثار الملل گردیده است .

از اقوام آشوری و کلدانی و مصر قدیم و از امپراتوری روم اثری برجای مانده و ماتی که امروزه بنام یونانی دولت یونان را تشکیل میدهد بزبان چهارصد سال پیشتر خود آشنا نیست و بقایای رومیان که اکنون تبعه ترکیه هستند با دیانت عیسوی بزبان ترکی تکلم میکنند اما ایرانی روئین تن ، ایرانی جاودانی ، باز هم لهجه هزار و پانصد سال پیشتر ایران را باسانی می‌فهمد و بلهجه هزار سال پیش خود امروزه سخن میراند .

با این احوال جای تاسف است که می بینیم در قرن اخیر یعنی در این قرنیکه باید دوره هبوط و تدنی ابرانش بنامیم پیکره استوار زبان ما نیز از لطمه اخوان منافق و صدمه دانا نمایان نادان برکنار مانده است .

آری ، زبان فارسی را هموطنان عالم نمای ما مسموم ساخته در بستر بیماری انداخته‌اند و اینک مریض بینوا در حالت بحران و گروهی از مدعیان طبابت گرداگرد بستر وی نشسته‌اند - اما دریغ که از آرمیان بکنن نتوانسته است که از علامات مرض آن زهر کشنده را بشناسد تا تریاق همان زهر را بگلوی بیمار بریزد - آری ، مرض را تشخیص نمیدهیم - یکی میکوید لغات عربی را از زبان فارسی بیرون کنید و دیگری برعایه الفاظ فرنگی سخن میراند و بالاخره گروهی نوشتن و گفتن فارسی خالص و احیای کلمات مرده و از یاد رفته را بگانه راه علاج می‌شمارند - حال بیائید نزد خود ببیند بشیم آیا اینگونه پیشنهادها شایان مطالعه و قابل اجرا میباشد ؟

قبلا باید عرضه بدارم که اگر این بنده ، خالص نوشتن فارسی را طریقه اصلاح نمیدانم تصور فرمایند که از سره نویسی یعنی خالص نوشتن فارسی ناتوان هستم زیرا سه مجلد داستان شهر بانو گواه است که خامه مخاص از ادامه آن روش عاجز نمیباشد اما در اینجا باید صریحا اعتراف نمایم که اگر ضمن تالیف آن داستان مکالمات افراد ایرانی نژاد را باهمدیگر بفارسی خالص نوشته‌ام نه از باب آنست که آنرا شیوه معمول و روش مقبول آینده قرار دهم بلکه فقط تفنن ادبی کرده‌ام و گر نه اینجانب اختلاط لغات بیگانه را در زبان ملی تا آنجا که حاجت و ضرورت اقتضا نماید مایه نقص و عیبی نمیدانم و در بسط زمین هیچیک از زبانهای زنده و دارای ادبیات را سراغ نمیتوان کرد که بکلی از لغات اجنبی عاری و تهی باشد و اختلاط الفاظ بیگانه با زبانهای ملل متمدن لازمه ارتباطات تجارتي و حشر و نشر های بین المللی است .

همانطور که هیچیک از ممالک زنده و متمدن دنیا را سراغ نداریم که دروازه های آن بر روی افراد اجنبی بسته باشد و از ورود خارجیان بی ضرر چون تاجر و سیاح و پیشه‌ور به آن سرزمین جاوگیری شود همچنان نیز هیچ زبانی از زبانهای متمدن و زنده نمیتوانیم یافت که لغات خارجی را ابدان پذیرفته باشد — همچنانکه در خاک فرانسه هزاران تن از مردم اجنبی زندگی میکنند در زبان فرانسه نیز بهزاران کلمه اجنبی تکلم میشود - سرزمین انگلستان و آلمان و زبان انگلیسی و آلمانی و سایر مملکتها و دیگر زبانها همگی از این حیث مانند هم هستند و کسانی که میخواهند از شماره لغات بیگانه در زبانهای زنده مزبور آگاه شوند میتوانند به کتب عالی نحو و لغت آنها رجوع فرمایند .

حال که معلوم شد از ادخال الفاظ بیگانه در یک زبان خطری متوجه نمیگردد پس باید پرسید که بیماری زبان فارسی از کجا است و علت آن کدام است ؟

کفتم که از ورود خارجیان بی ضرر یک مملکت متمدن معمولا جاوگیری نمی نمایند و از وجود خارجیان که برای بازرگانی و سیاحت یا سوداگری و پیشه‌وری وارد یک مملکت میشوند تا زمانیکه مطیع قوانین و مقررات حکومت ملی آن مملکت

بوده رسوم و آداب و آئین ملت میزبان را محترم‌شمارند غالباً ضرری توجه ننموده
 زبانی حاصل نمی‌گردد اما آنروزیکه ابن خارجیان بخواهند مثلاً در داخلهٔ مملکت
 شما خود را مشمول مقررات عمومی ندانسته از قوانین و نظامات دولتی خودشان
 تبعیت کرده برای خود از خود محکمه و قاضی و حاکم و داروغه و کنخدا انتخاب
 نمایند، بی‌شبهه خطر بزرگ یعنی خطریکه استقلال و آزادی ملی شما را تهدید کند
 پدید می‌آید - این خطر بزرگ همان است که درلسان سیاسی به (کاپیتولاسیون)
 تعبیر شده و ملت ایران بکفرن تمام که عبارت از صد سال کامل شمسی باشد گرفتار
 آن بوده از سال ۱۸۲۸ مسیحی تا سال ۱۹۲۸ هر روز و هر لحظه از زهر آن
 می‌چشید و بلیه‌ها و مصیبت‌ها میدید و بالاخره این همان خطری بود که تدریجاً و سقوط
 و تباهی ملت ما را اشعار میداشت - زبان یک ملت مانند خود آن ملت صاحب
 روح مخصوص و حیات معینی است. زبان یک ملت برای خود یک عهد کودکی
 و صباوت و جوانی و کمال و کهولت و مرگ دارد و هر گونه حادثات یا مخاطراتی که
 بیک ملت متوجه می‌شود نظایر آن نیز بزبان یک ملت توجه می‌نماید و
 بنا بر این همان طور که بر قراری اصول کاپیتولاسیون یعنی اجرای
 قوانین خارجی نسبت به خارجیانی که مقیم خاک یک ملت دیگر هستند
 برای آن ملت زبان انگیز و فنا آور است اجرای قواعد زبان خارجی بر کماتی
 که از آن زبان خارجی در زبان یک ملت وارد شده است نیز بهمان اندازه زبان انگیز
 و فنا آور است و خطر (بر قراری کاپیتولاسیون ادبی از خطر برقراری کاپیتولاسیون
 لاسیون سیاسی بهیچوجه کمتر نیست.) نکتهٔ عجیب و شگفت انگیزی که در اینجا
 میتوان یاد آوری نمود آنست که عهد برقراری کاپیتولاسیون ادبی بر زبان
 فارسی با عهد برقراری کاپیتولاسیون سیاسی در ایران خیلی نزدیک بهم هستند و
 این باز یک دلیل دیگری است بر اثبات حقیقت مشهوریکه علما گفته اند «تدریجاً ادبی
 همواره پیشرو تدریجاً سیاسی بوده است.» شما هر گاه تمام آثار نظمی و تشریحی و کتب
 و تواریخ قبل از مغول را که بقلم استادان زبان فارسی نوشته شده است جستجو
 کنید یک جمله پیدا نخواهید کرد از قبیل جمله‌های معاصر مثل: (رجال شهیره،
 تعلیمات لازمه، دستورات موکده، نسوان محترمان) و نظایر اینها زیرا استادان

یاری زبان بقصد آن بودند که با عاریت خواستن الفاظ اجنبی هر چه ممکن است دامنه زبان را فراخ تر ساخته بر دوشیزگان معانی بگر که از فکرشان تراوش مینمود دیبا های گوناگون و اطلسهای رنگارنگ بیوشانند و آن دیباها و اطلسها را هر چند بافته خارجه بود بی دریغ میخریدند اما آنها را بسبک فارسی بریده و میدوختند. این است که میبینیم شعر فردوسی و فرخی یا شری بلعمی و بیهقی و سعدی که خود را شاعر آخرالزمان میدانند با آنکه از الفاظ عرب خالی نیست مایه افتخار و مباهات فارسی و باعث استواری و متانت بنیان این زبان شناخته میشود. در شری که بخامه استاد نوشته شده هرگز يك جمله نخواهید یافت که در آن لفظ عرب را تابع صرف و نحو عرب ساخته باشند مانند آنکه صفت را تابع موصوف کرده مذکر و مؤنث یا جمع و مفرد و تشبیه و قواعد دیگر را که از فارسی نیست رعایت نموده باشند. سعدی میفرماید (یکی از ملوک پیشین) یا (یکی از ملوک ماضی) اما هیچ جا نرفته است (یکی از ملوک ماضیه) یا (یکی از ملوک سالفه) یا (خاتون محترمه) و امثال این جمله‌های غلطی که در عهد بی سواد و تمدنی ادبی پیدا شده است.

حکمرانی قواعد زبان بیگانه بر زبان فارسی نخست بوسیله کسانی برقرار گشت که نه فارسی را درست میدانستند نه عربی را و چون در عهد اخیر عربی دانی بیگانه نشانه دانشمندی و فضیلت شناخته میشد این مردم کم سواد بنیت خود نمائی چه ضمن گفتگو و چه در نوشته‌های خود هر چه از قاعده‌های صرفی و نحوی لسان عرب مجملا خوانده و یا شنیده بودند در زبان فارسی بکار می‌بستند و این روش عامیانه را نزد حاکمان و فرمان‌روایان بلاد که اکثر ترکی نژاد و از هر گونه دانشی محروم بودند شاهد دانش و گواه فضل و ادب قرار میدادند و کم کم کار بجائی رسید که در سالهای اخیر حتی میرزا‌های ادارات نیز که اصلاً بزبان عرب آشنا نیستند بر لغات و الفاظ فارسی خالص هم قاعده صرف و نحو عرب را سلطنت دادند چنان که مینویسند. (دستورات موکده) یا (خانه‌های مسکونه) و (زنان معروفات) و امثال اینها. يك علت مهمی که باعث رواج این شرب الیهود گردیده زبان فارسی را مورد افسوس و سخریه قرار داده آنست که برای زبان ما يك صرف و نحوی که با روح آن مطابق آید تالیف نشده و برخی که اخیراً خواسته‌اند

نتموده
مملکت
ودشان
انتخاب
ید کند
سیون)
گرفتار
هر آن
وسقوط
صاحب
کودکی
اتی که
ماید و
جرای
هستند
کلماتی
بان انگیز
کاپتر-
تر اینجا
بر زبان
هستند و
لی ادبی
و کتب
ت جستجو
شهره ،
استادان

برای فارسی صرف و نحو بنویسند بیشتر از سبک تقسیمات و آداب صرف و نحو عربی تقلید نموده اند زیرا با لهجه های پهلوی و زند که مادر فارسی کنونی است آشنا نبوده اند و زبان های آریائی دیگر را هم مانند انگلیسی و سانسکریت و غیره نمیشناخته اند این است که چون عربی دانان این دوره از قواعد زبان ملی خود آگاه نبوده در طرز انشاء استادان قبل از فترت مغول هم مطالعه و تبعی ندارند ناچار روش حقه بازان کم سواد را یک رویه علمی و ادبی پنداشته تقلید مینمایند و نتیجه این تقلید عبارت از اصول انشاء اداری است خصوصا انشاء قضائی که پسندیده محاکم کنونی ایران میباشد و در این سبک انشاء عجیب است که امثال جمله های ذیل را میخوانید: (متهمتین مزبور تین) یا (دوسیه مدونه) یا (مرتین مجنبه علیهما) و مانند اینها .

یکی نیست به آقایان حالی کند که زبان فارسی مذکر و مؤنث ندارد و این خود بزرگترین حسن آنست ، زبان فارسی تنبیه ندارد و در فارسی برای بیش از یک نفر فعل جمع می آید چنانکه بیشتر زبانهای آریائی نیز تنبیه ندارند یا فعل مفرد است یا جمع و برای دو نفر صیغه جداگانه استعمال نشده است .

اصولا هر کسی که در یک زبانی سخن میراند و مینویسد ناگزیر است قواعد آن زبانترا بیاموزد و بر فرض آنکه در گفته یا نوشته خود الفاظ اجنبی وارد کند آن الفاظ را باید تابع قواعد زبان مزبور دانسته با لهجه اهل همان زبان تلفظ کند - در زبان انگلیسی هزاران لغت لاتینی و یونانی و فرانسوی موجود است اما این لغتها صدای اصلی خود را باخته تابع لهجه انگلیسی و قواعد آن گردیده است و محال است یک نفر انگلیسی الفاطی را که ریشه فرانسوی دارد با قرائت فرانسوی و لهجه مخصوص آن تلفظ نماید - همچنین است حالت الفاظ اجنبی که در زبان عربی داخل شده که از هر جهت صورتا و بیشتر آنها صورتا و معنا از وضع اصلی خود گردیده و تا حدی تغییر یافته که به آسانی شناخته نمیشود - علمای عرب میگویند « هذه کلمة اجنبیه فاعمل بها ماشئت » یعنی این لفظ از ریشه بیگانه است با آن هر چه میخواهی بکن .

در زبان فارسی هم بیشتر الفاظ اجنبی که دخیل شده معنا و مفهوم حقیقی خود را باخته در موردی غیر از مورد اصلی خود استعمال میشود با اینحال جمعی از آن مردم که با علم اللغة آشنائی ندارند کوشش مینمایند آن الفاظ را با املائی که در زبان اصلی داشته بنویسند و بنویسند و عجب تر آنکه این رویه خطارا که غلط آشکار است در پرده عالم نمائی و دانا منشی جاوه میدهند چنانکه مثلا میگویند (تقاضا) بنویسند (تقاضی) بنویسند - (تمنا) غلط است (تمنی) درست است - (طغرا) درست نیست (طغری) صحیح است - وقتی از آنان بپرسید که چرا ما این الفاظ را همانطوریکه در فارسی تلفظ میکنیم ننویسیم پاسخ میدهند که ریشه عربی و املائی عربی آنرا باید رعایت نمود - البته اگر این حضرات با روح السنه و قواعد نحوی آنها آشنائی داشتند میفهمیدند که طغرا و تمنا وقتی داخل فارسی شد باید تابع آداب آن باشد و در فارسی اصول عربی مانند الف مقصور و ممدود وجود ندارد و هرگاه لفظی را با (ی) نوشتند باید فقط بصدای یائی خوانده شود و صدای الف از یا در نمی آید و بعلاوه فرضا که چنین قاعدهئی در فارسی موجود میباشد باز هم نفع ما اقتضا داشت که اینگونه لغات دخیل را با املائی نویسی که مطابق تلفظ فارسی باشد بنویسیم و املائی عربی آن را فراموش کنیم تا تدریجا لغت دخیل صورت لغت محلی و بومی گرفته ریشه آن نابود گردد چنانکه عرب نسبت بلغات اجنبی همین گونه رفتار کرده و ترکان امروزه با لغات فارسی همین سلوک را پسندیده اند و همچنین است حالت لغاتی که در زبانهای اروپائی دخیل شده است .

مثلا در زبان فرانسه بیش از چهل کلمه فارسی دخیل گشته اما اکنون آن لغات بصورتی در آمده که مجال است شناخته شود - در زبان فارسی دو نوع علامت جمع بیشتر نیست یکی (ان) مثل مردان ، درختان دیگری (ها) مثل سنگها و چوبها - این دو علامت بطوریکه آشکار است ریشه کلمه را عوض نمیکند و قیافه مفرد را تبدیل نمیدهد یعنی مفرد کلمه بحال اصلی باقی مانده علامت جمع بدنبال آن ملحق میشود برخلاف عربی که بقول فرنگان لغاتش (قابل انحناء) میباشد و مثلا لفظ (بنوع) چون جمع بسته شود تغییر قیافه داده (بتایبع می -

گردد - علاوه بر آن دو طریقه جمع بستن که قاعده اصلی زبان فارسی است يك علامت جمع دیگر هم از چند قرن پیش بطور عاریت پذیرفته شده و آن عبارت از (ات) میباشد که از عربی گرفته اند - جمع (ات) را باین سبب در فارسی پذیرفته اند که با طریقه اصلی جمع بستن شباهت کامل دارد یعنی صورت کلمه را عوض نمیکند چنانکه مثلا بستان بستانات میشود و بیمارستان بیمارستانات و بنا بر این با جمع الف و نون و الف و ها چندان تفاوتی ندارد - اما سایر انواع جمع عربی در فارسی قبول نشده و قابل قبول هم نیست و آنچه از الفاظ جمع عربی استعمال شده باشد باید در حکم اسم جمع شناخته گردد خصوصا آن جمعها که مفرد آن در فارسی نیامده مثل (رجال) که علاوه بر آنکه معنای اصلی را ناخته در فارسی مفهوم مقابل زنان را ندارد بلکه فقط بطبقه بزرگان و زمامداران اطلاق میشود مفرد هم ندارد چرا که توده مردم (رجل) را استعمال نمیکنند و یا (جبال) که در فارسی اسم جمع خواهد بود زیرا توده مردم جبال البرز میگویند اما جبل دماوند نمیگویند - پس معلوم شد که بسیاری از الفاظ دخیل نه فقط معنا و مفهوم خود را باخته بلکه قاعده صرفی و نحوی آنها نیز تغییر یافته است و بنابر این اصرار و ابرام برخی مردم که برای اظهار فضل و کمال لغات دخیل در فارسی را تابع قواعد نحو عرب قرار میدهند نتیجه نادانی و جهل آنانست نسبت به آداب هر دو زبان!

بالجمله این مبحث دراز است و نویسنده را مجال و فرصت کم - همینقدر محض بیان حقیقت بعرض مقدمه مذکور فوق پرداخت و نتیجه آن را بطور خلاصه چنین می گیریم که :

نخست - در زبان فارسی بایستی يك فرهنگ جامع نوشته شود که لغات دخیل را تحت قواعد فارسی در آورده فقط ریشه آنها را در يك کلمه تذکر دهد که از کدام زبان بیگانه است .

دوم - املائی ادارات دولتی بایستی اصلاح شود و به آقایان منشیان اداری حالی کنند که الفاظ بیگانه را لازم است بصورتی که در فارسی پذیرفته و استعمال شده بنویسند و نسبت بکلمات خارجی کاسه از اش داغ تر نباشند و مثلا میانه تلگراف

کتبی بادستگاه تلگراف فرقی نهد که انرا (تلگرام) و اینرا (تلگراف) ثبت نمایند در صورتیکه سالهاست عامه و تودهٔ ایرانی در هر دو مورد (تلگراف) را استعمال نموده است و همچنین (دکتر) را وقتی عنوان زن باشد (دکترس) ننویسند زیرا در زبان فارسی میانه مؤنث و مذکر فرقی نیست .

سوم — نویسندگان و دانشمندان بکوشند تا ممکن است قواعد زبان فارسی رعایت شود و تا ممکن است لغتهای تازه تری بدون حاجت و ضرورت داخل فارسی نکنند و تا ممکن است از استعمال پاره‌ئی لغات قلمبهٔ عربی که سابقا برخی نویسندگان و مؤلفین در کتابهای خود آورده اند و خوشبختانه عامه ملت آنها را نپسندیده و بگریان نینداخته است خود داری فرمایند و تا ممکن است در استعمال لغتهای بیگانه که تا بحال پذیرفته شده لهجهٔ عامه را سند خود قرار دهند نه آنکه بکوشند که لهجهٔ مللی را که صاحب اصلی آن لغات هستند ترویج کنند — امروزه ملت موتور باری را «هوتول» نامیده و مسلم است که این لغت فارسی شده هزار بار از (اتوبوس) که مخصوصا فرنگی ما بها بالهجهٔ اصلی فرانسوی تلفظ میکنند برای استقلال بخشیدن بزبان فارسی مناسبتر است .

این بود خلاصهٔ عرایض نویسنده و امید است حضرات نویسندگان و اهل هنر بطوریکه سزاوار است آنچه را که بنده از عهدهٔ ادای آن بر نیامده‌ام با فکر بکر و خامهٔ توانا بهتر و روشن تر بیان فرمایند تا زبان ملی خود را از خواری اسارت و مذلتی که نتیجهٔ امتیاز لغات اجنبی است رهایی بخشند

طهران — فروردینماه ۱۳۱۲ . صفوی

رؤیای تب‌دار

فرض میکنیم در ساعتی معلوم همهٔ دنیا بی‌استثنائی دانستند ، دنیا میدان جنک ، غلبه باقوی و آنچه را که بنام رحم ، انصاف ، محبت ، مردمی ، و جوانمردی میگویند ، آلات دفاع پست و رزل ضعفاست ، به بینید در بین يك

ره ۱
است يك
عبارت از
پذیرفته اند
را عوض
بر این با
جمع عربی
استعمال
مفرد آن در
در فارسی
ود مفرد هم
در فارسی
سل دماوند
و مفهوم خود
ن اصرار و
می را تابع
به آداب
— همینقدر
طور خلاصه
شود که لغات
تذکر دهد
شبان اداری
ته و استعمال
میانه تلگراف

ساعت چه اضطرابی در تمام دنیا حکم فرماست ، و چه فاصله نزدیکی باخرین نفس حیات نوعی باقیمانده است . گرسنگی بوز را میدرد ، پانک کرک را پاره میکند ، و شیر در زد و خورد بازپسین پانک را طعمه خود میسازد و آنوقت در سعه این مرغزار که مایونها سال برای تعیش دام و ددهای بیشماری کافی و بسنده بود يك شیر یهلو دریده برجای میماند که اوهم چند روزی از لاشه آن پانک مزوره (۱) کرده و چند روزی نیز فضول رطوبتهای بدن خویش را بدل مایتحمل ساخته و پس از آن ضعیف تر از هر سگ سال قحط محله طرفداران قوت ، سقط میشود .

اگر راست است که بابل ، عاشق مشهور ، تا شکفتن گل بیدار و غزل خوان و قرب باز شدن آن بخواب میرود ، بابل عملی ترین لذت طلبهاست . لذت ، همه لذت ، در طلب است . در این باطلها و باطلین باطلها (بقول شاعر تورات) آنچه را وصل میگویند ، آبیست که آتش لذت طالب را می نشاند . کوی حبیب هر قدر دور تر و بر رقیب تر و معشوق هر چه منیع تر و نادرتر ، چشمه لذت طلب صافی تر و سیلان آن مستدام تر است . آن حکیم که وجود را ضرورت میفکند و آتشاعر که : عشق مردگان پاینده نیست ، می سرود ، لذت یکی بدوام وجود و مره دبگری برفعت و عظمت پایه تخت شاه اوست

بازیکران يك تماشاخانه ، در آن حب ها ، بغض ها ، اشقها و غضبهای صحنه ، چون میدانند یکساعت بعد باید جامه های اصلی خود را پوشیده و لباسهای عاریتی را با همه تعرض ها و تدافعیهای صوری بیرون کنند ، هیچ معنی بان پیش آمد ها نداده و هیچوقت غالب از مغلوب ، عاشق از رقیب و متعرض از مدافع کنیه بدل نمیگیرد . اگر بزعم بی اعتقاد ها حیات ابدی لباس اصلی ما نباشد ، لامحاله مرك که هست ، آیا در صورتیکه در پیشگاه حیات ابد یا مرك اجباراً باید ما لباسهای این صحنه را که نامش دنیا است با تمام متعلقات آن بیرون

بر بزم بهتر نیست که حالا اینهمه با یکدیگر دشمنی نوززیده ، بخوردن خون هم دهن باز نکرده و بمصنوعی و عاریتی بودن این ضرر و نفعها معتقد شولیم !

عقاید مردم را در بدبختی و خوش بختی خویش کنار بگذاریم ، و بالام و لذات خودمان ، خودمان نکلاه کنیم ، آنوقت خواهیم دید چقدر دردهای ما کم شده است ، و چه اندازه در اشتباهند آنها که بادی را بیش از نیکی ، ظلم را قاهر بر عدل ، والم را بیش از لذت می بینند .

مثل میگوید ماده یا ضرر متوجه عضو ضعیف میشود اگر در تن آدمی این مثل صادق باشد در جسد جامعه همیشه برخلاف ، اعمال حسنه یا سیئه يك قوم نتیجه اش بعضو قوی بر میگردد .

بدها را خوب کردن آسان تر است تا خوب ها را بهتر کردن : گاهی کبر نیکوئی مانع بزرگی برای نیکوتر شدن است .

« آلام تو باد افراه گداهان تو در عالمهای پیشینه و دردهای تو لیفر عصیانهای پدران تو از چهار پشت بدین سوست!! » آباگاه آن نرسیده است که این تصورات خشن بت پرستان اعصار خالیه را ترك گفته و از نسبت کینه جوئی بساحت صافی فیض و رحمت استغفار کنیم ؟ من اگر شبان بودم بگو سفندان عزیز خود اینطور میگفتم : برای شما شناختن ضدی بسی ضدی محال میباشد . تعلق اراده قادر مطلق بر محال محالی دیگر است . پس آلام موقت و گذرا برای درك لذات باقی و دائم شما مقدمه فیضها یعنی خود عین فیض است . گویا مشکلات وجود اهرمن و شیطان هم در اینصورت بهتر حل شده است .

بهاریه

نقل از نسخه‌ای که آقای دهخدا تصحیح کرده‌اند

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| نو بهار آمد و آورد گل و یاسمن | باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا |
| بوستان گوئی بمخانه فرخار شده است | مرغکان چون شمن و گلبنکان چون و ثنا |
| بر کف پای شمن داده بوسه و تنش | کی و تن بوسه دهد بر کف پای شمن |
| کبک ناقوس زن و سمارک سنتور زن است | فاخته نای زن و ببط شده طنبورزنا |
| پرده راست زند نار و بر شاخ چنار | پرده باد (۱) زند قمری بر نارونا |
| کبک پوشیده یکی بیرهن خز کبود | کرده باقیر مسلسل دو بر بیرهن |
| بو بوک پیکی نامه زده اندر سر خویش | نامه که باز کند که شکنند بر شکن |
| فاخته راست بگرداز یکی لعبر راست | درفکنده بگلو حلقه مشکین رسنا |
| از فروغ گل اگر اهرمن آید بچمن | از بری باز ندانی دو رخ اهرمن |
| نرگس تازه چو چاه ذقنی شد بمثل | که بود چاه زدنار و زقره ذقنا |
| چونکه زرین قدحی بر کف سیمین صنی | یا درخشنده چراغی بمیان پرتا (۲) |
| وان گل نار بگرداز یکی مبرم (۳) سرخ | بسته اندر بن اولختی مشک خنا |
| وان گل سوسن آزاد بوجامی زابن | ریخته معصفر سوده میان لبنا |
| سوسن سرخ بگرداز یکی طوطی بر | که زیانش بوداز زر زده دردهنا |
| ارغوان بر طرف شاخ تو بانداری راست | مرغکاند عقیقین زده بر باب زنا |
| لاله چون مریخ اندر شده لختی بکسوف | گل دو روی جو بر ماه سهیل بمن |
| چون دوانی بسدین است خراسانی وار | باز کرده سراو، لاله بطرف چمن |
| توب عتابی (۴) گشته سلب قوس قزح | سندس رومی گشته سلب یاسمن |
| سال امسالین نوروز، طربنا کان است | یار و بیرار همی دیدم اندوهگنا |
| این طربنا کی و چالا کی او هست کنون | از موافق شدن دولت با بوالحسن. |

منوچهری

- (۱) مخفف باد نوروز .
- (۲) پروین . برخی جانت شوم که شمع فلک را پیش بمیرد چرا غدان تریا
- (۳) دوک .
- (۴) جامه مخطط .



سیر علوم
و فنون

اجرام حیه

که از کرات دیگر وارد زمین ما میشوند

یا اثبات حیات در سایر کرات

ترجمه از مجله پاپولز سانس

پروفسور چارلس لیپ مان معلم معرفت الحیوان در او نیورسیته کالیفورنی پس از مطالعات عمیق و معاینات دقیق باستعانت میکروسکوب و طرز عملیات مخصوصی که اتخاذ نموده بود بزعم خود برای اولین مرتبه در تاریخ بشر کشف ذرات حیه نمود که از دنیای دیگر وارد سر زمین ما شده اند مشارالیه این ذرات را بچشم خود مشاهده نموده و از این رویای صادقیه مبهوت و متحیر شد. اجرام کوچکی بعضی گرد برخی کشیده در تحت ذره بین میکروسکوب متراکم شده و هر چند ریز و کوچک بودند ولی بقدری جالب توجه و دارای اهمیت بنظر میآمدند مثل اینکه انسان خیالی از کره مریخ وارد سر زمین ما شده باشد.

اگر پروفسور لیپ مان در شرح پیدایش اجرام حیه مزبور مصیب باشد این ذرات حیه بوسیله شهب (نیز کهها) ملتتهبی که از فضای لایتناهی ما راء کره زمین عبور نموده اند وارد شده اینک پس از قرن ها تصورات و توهمات این اولین علائم قابل قبولی است که ما را باثبات وجود حیات در خارج از دایره زمین قانع میسازد

بسان عدنا
ن چون و ثنا
بای شمنا
طنبورزنا
بر نارونا
بر بیرهنا
برشکنا
ن رسنا
خ اهرمنا
قره ذقنا
یرنا (۲)
مشک ختنا
ان لبنا
ه دردهنا
بر باب زنا
سهیل یمننا
لرف چمننا
لب یاسمننا
اندوهگنا
بابوالحسننا
هری
غدان ثریا

برای اثبات اینکه ممکن است اجرام حیه در سایر کرات وجود داشته باشد پروفیسور لیب مان چندین قطعه از نیز کهاییکه بزمین سقوط نموده اند بدست آورد این قطعات را خورد نموده و گرد آنها را در محیطی که تربیت کننده اجرام حیه است ریخته تا به بیند آیا این اجرام نشو و نما میکنند یا نه در صورتیکه نتیجه مثبت بدست آید این خود دلیل قوی است که اجرام مزبور طاقت تحمل حدت سرمای فضای ماوراء کوره و شدت حرارت نیزک ملتهب که در نتیجه تماس با فضای کوره زمین تولید میشود و نیز تحمل خمود چندین ساله که قطعات مزبور روی زمین یا در موزه خانه ها بوده داشته و زنده باقی مانده اند البته لازمست احتیاط فوق العاده بعمل آید که قطعات شهاب مزبور آلوده به ذرات حیه (bacteria) زمین نشده باشد

پروفیسور لیب مان و معاونین او ماسکهای مخصوص جراحی را استعمال نموده کلیه آلات و ادوات کار خود را ضد عفونی کرده و در هر مرحله از عملیات نهایت احتیاط را بعمل آورده اند که تماسی با ذرات حیه زمین بعمل نیاید این عملیات احتیاطی بقدری شدید بوده که نه فقط اجرامی که روی قشر بیرونی شهب بوده کشته شدند بلکه مقداری از اجرامیکه در طبقات داخلی هم بوده بواسطه عملیات شدید احتیاطی تلف گردیدند با این مراتب مقداری اجرام حیه باقیمانده و نشو و نما یافته و با کمک میکروسکوبهای قوی دیده شدند که بتوالد و تناسل پرداختند

این اکتشاف مهم که نیزک ناقل اجرام حیه بزمین است بقدری حیرت آور و غیر مترقبه بوده که هنوز متخصصین ذرات حیه bacteriologists آنرا نپذیرفته انتظار دارند محققین دیگر آنرا تأیید نمایند عجالتاً شبهاتی نسبت باین اکتشاف ابراز شده ولی پروفیسور لیب مان خیلی

از آنها را با ادله و براهین جواب گفته است
 نیزك ملتهب ممکن است در طی سقوط سریع و مختصر خود به
 سوی زمین در جوف خود سرد باقی ماند بنابر این اجرام حیه میتوانند
 در آن میان ادامه حیات داده زنده باشند برای اثبات اینکه
 اجرام حیه طاقت تحمل سرمای فوق العاده فضای ماوراء زمین
 که از آن میان عبور میکنند دارا هستند دارالفنون ترتو عملانشان
 داد که اجرام میترانند زنده باقی بمانند بعد از اینکه چندین هفته در هیلوم
 مایع که دارای ۴۵۰ درجه برودت زیر صفر بوده گذاشته شده باشند
 از برای رفع شبهه که مبادا پس از تماس بزمین آلوده شده باشند بعضی
 از قطعات شهاب را فوراً پس از سقوط بر زمین برداشته و ضد عفونی
 نموده اند

با این نظر به این اجرام حیه بر مرکب شهاب سوار شده وارد
 سرزمین ما شده اند حال باید فهمید که مبدأ حرکت آنها جابوده
 برخی از این شهاب از اجزاء نظام شمسی ما هستند ولی بعضی دیگر
 ممکن است از فضای دور تری آمده باشند

از نه سیاره نظام شمس ما فقط زمین و عطارد و زهره و مریخ
 ممکن است متناسب با حیات باشند باقی سیارات خیلی سرد هستند و
 عطارد را هم اصولاً بواسطه اینکه دارای حرارت زیاد میباشد باید مستثنی
 ساخت اخیراً معلوم شده که جو معتنی به اطراف زهره را احاطه نموده و می تواند
 مخلوقاتی به قوه تحمل حرارت زیاد داشته باشند نگاهداری نماید
 مریخ از کلیه سیارات مناسب تر از برای حیات است و تحقیقاتی که اخیراً
 نسبت به میزان حرارت و وسعت جو آن بعمل آمده با اثبات رسانیده که
 بیش از آنکه تاکنون فرض شده بود مناسبت از برای حیات دارد ممکن
 است هزاران نظام شمسی دیگر مثل نظام شمسی ما باشند که مقتضی

بود داشته
 نموده اند
 در محیطی
 جرم نشو
 خود دلیل
 ی ماوراء
 فضای کره
 ت مزبور
 مانده اند
 ر بور آلوده
 جراحی را
 ی کرده و
 سی باذرات
 ط اجرامی
 ز اجرامیکه
 گر دیدند
 ه و با کمک
 ست بقدری
 bacteriolog
 آیند عجالتاً
 ب مان خیلی

نگاهداری حیات و پرورش مخلوقات شبیه بنوع بشر باشند هر گونه اقدام برای شناسائی طبقه مخلوقات سائنسین این دنیاها در دایره فرضیات و توهمات خواهد بود این است که شفیقه پروفیسور لیب مان راجع باجرام حیه فوق العاده طرف توجه واقع شده است آیا ممکن است اجرامیکه باین طریق وارد سر زمین ما شده اند میکروب مرض باشند؟ متخصصین ذرات حیه تردید دارند و معتقدند که یک درسه ترایون هم احتمال نمیرود که اجرامیکه در کرات دیگر نشو و نمایافته باشند بتوانند ساکنین کره زمین را مورد حمله خود قرار دهند

ذرات حیه متشابه الشکل بنظر میآیند ولی ممکن است بوسیله امتحانات دقیق شیمیائی و وظایف الاعضاء و یک سلسله جدیدی را تشخیص داد. پروفیسور لیب مان معتقد است اغلب اجرامیکه در قطعات شهاب کشف نموده اگر مطابقت با اجرامیکه روی زمین هستند نداشته باشند اقل شباهت تامی با آنها دارند این نظریه کاملاً تقویت میکند ظنیات سابق را که اشکال مخلوقات دیگر و عالیتری شبیه آنچه در روی کره زمین است خارج از زمین ما نیز وجود دارد. پی بردن از اجرامیکه جدیداً کشف شده آنچه که فوقاً اشاره شد سرگذشت مهیجی خواهد بود که افکار متتبعین آینده را جلب نموده و میدانهای تازه برای تفحصات و تدقیقات باز مینماید. ترجمه مجید موقر



اعتذار

چون در اول سال معمولاً مطابع کارهای زیادی دارند متأسفانه مطبعه نتوانست مجله را با حروف بهتر و دقت زیادتری طبع نماید لذا شماره اول آنطوریکه منظور بود چاپ نگردید و برای شماره های بعد وعده طبع بهتری میدهیم بدیهی است وقتی که مطبعه مخصوص مجله بکار افتاد نفاست طبع بیش از پیش مورد توجه واقع خواهد شد
مجله مهر

اعلان

تاریخ مغول

جلد اول تاریخ جهانکشای جوینی در تاریخ روزگار مغول در تحت طبع است و تا آخر اردی بهشت منتشر میشود
و جلد دوم این تاریخ که در تاریخ خوارزمشاهیان میباشد ضمیمه کاهنامه ۱۳۱۲ منتشر شد و در کتابخانه های مهم طهران بفروش میرسد

قابل توجه قارئین محترم

اگر علاقمند به تعمیم علم و معرفت در میان هموطنان خود هستید،
اگر ترقی فکری و تعالی اخلاقی دوستان و آشنایان خود را خواهید
در ترویج و معرفی این مجله سودمند علمی و ادبی خود داری نفرمائید.
هر قدر مشترکین مجله بیشتر شوند بر مزایا و محسنات مجله متناسباً افزوده خواهد شد.

وجه اشتراك

| | | |
|----------|---------|-------|
| شش ماهه | يك ساله | |
| ۲۵ ریال | ۵۰ ریال | طهران |
| ۲۸ ریال | ۵۵ ریال | داخله |
| نیم یوند | ۱ یوند | خارجه |

۴ ریال

تک شماره

هر کس

۵ نفر مشترك نقد معرفی کنند نصف وجه اشتراك يك ساله باو تخفیف داده میشود،
و هر گاه ۱۰ نفر مشترك نقد معرفی کنند اشتراك يك ساله او مجانی خواهد بود

اعلانات

۲ ریال

هر سطری

۴۰ ریال

هر يك صفحه